

جہاد فوجی اسکول لاہور





32101 019336831

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

*This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.*

JUN 15 2002

JUN 15 2002

JUN 15 2007

JUN 15 2010

JUN 15 2010

JUN 15 2010



Chahār...

# چهار فرهنگنامه کلامی

از: شیخ طوسی و دیگران

گردآوری و تصحیح

استاد محمدتقی دانش‌پژوه

2272

• 66587

• 334

از شیخ امام ملک فقهاء اهل البيت عمادالدين ابو جعفر محمد بن حسن  
ابن علی طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) چند رساله کلامی کوچک در دست داریم :  
۱- الاعتقادات یا اصول الدین : که درباره پنج رکن دین اسلام

است و بروش پرشش و پاسخ بدینگونه:

آغاز: «اذا سألک سائل وقال ما الايمان؟ فقل هو التصديق بالله والرسول  
وبما جاء به والأئمة عليهم السلام كل ذلك بالدليل لا بالتقليد وهو مرتب  
على خمسة اركان من عرفها كان مؤمنا ومن جحدھا كان كافرا وهي التوحيد  
والعدل والنبوة والامامة والسعاد» .

انجام : «ويجب ان يعتقد انه تعالى يعيد الاجسام، فثبت اعادة  
الأجسام» .

پیداستکه شیخ طوسی در این رساله روش استادش شیخ مفید را در  
«النکت الاعتقادیّه» پیش گرفته است<sup>۱</sup> .

---

۱- این رساله در پنج فصل است و با ترجمه فارسی نگارنده در  
۱۳۲۴ خ. بچاپ رسیده است (دانشگاه ۳: ۵۳۱) . نسخه ای از آن در چهار  
فصل در مجموعه ش ۲۶۲ کرمان (ش ۲) دانشکده ادبیات تهران هست  
(۳: ۴۱) .



دانشمند گرامی آقای شیخ آقابزرگ تهرانی در «الذریعة» (حرف م چاپ نشده) و دیباچه «التبیان» (ص ۱ د ، ش ۴۳) از این رساله یاد کرده و گفته است که آن شاید همان «مقدمة الکلام» او باشد. او دو نسخه‌ای از آن را دیده است که هر دو در ۹۸۲ نوشته شده بود. از این رساله چند نسخه‌ای میدانم که هست :

۱- ش ۴۹۴۳ مجلس (۱۴ : ۱۹۶)

۲- ش ۸۷۹/۳ دانشگاه تهران (۳ : ۵۳۶)

۳- ش ۲۰۸۹/۲ دانشگاه تهران از سده ۱۱

۴- ش ۲۹۳۶/۱۸ دانشگاه تهران از سده ۱۱

۵- ش ۱۳۱/۱ دانشگاه تهران از سده ۱۳

۶- ش ۷۶۹۳/۸ دانشگاه تهران مورخ ۹۰۵

۲- المسائل الکلامیة یا ثلاثون مسألة : که در آن از سی یا سی و یک

مسألة کلامی گفتگو شده است (ذریعه ۳ : ۹) و چنین است :

آغاز : بسمله . حمدله . اما بعد فهذه ثلاثون مسألة اثبتها الشيخ ابو جعفر الطوسی قدس سره العزیز . مسألة معرفة الله واجبة علی کل مکلف بدلیل انّه منعم فیجب شکره فیجب معرفته کی نشکره .

انجام : و کلماته اخبر به المعصوم فهو حق یحب تصدیقه، والحمد لله رب العالمین صلوات الله . . . یا رحم الراحمین .

از این رساله این نسخه‌ها را می‌شناسیم :

۱- ش ۹۹۵ آستان قدس (۴ : ۲۴۲) که سی و یک مسألة دارد .

- ۲- ش ۱۶۸/۵ د، دانشکده هیئات دانشگاه تهران (۱ : ۱۵۱)
- ۳- ش ۷۵۵۶/۱ مدرسه سپهسالار تهران (۳ : ۱۶۲) مورخ ۱۰۹۵
- ۴- ش ۲۵۲۵/۱ دانشگاه تهران از سده ۱۴
- ۵- ش ۴۰۰۵/۷ دانشگاه تهران از ۱۰۷۹
- ۳- مقدمة فی المدخل الی علم الکلام که خود شیخ در «الفهرست» (ش ۶۹۹) از آن بهمین نام یاد کرده و گفته که : «لم يعمل مثلها» و باز گفته که مرا بر آن شرحی است . نجاشی هم از آن بهمین نام یاد نموده (ص ۲۸۸) و ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» (س ۷۴۲) بدان «مقدمة فی المدخل الی صناعة الکلام» نام داده و گفته که «ریاضة العقول» شرح المقدمة است نجاشی هم گفته که شرح المقدمة همان ریاضة العقول اوست از این کتاب دو نسخه می شناسیم :
- ۱- ش ۴۵۸ کتابخانه ملی ملک در تهران از سده هشتم (ص ۵۳۲ فهرست عربی)

- ۲- ش ۵۷۱۲/۸ همین کتابخانه گویا از سده ۱۰
- علامه تهرانی در الذریعة (۱۱ : ۳۳۱ و ۳۴۰ و ۱۴ : ۸۴) از روی گفته نجاشی ازین شرح یاد نموده است . پیداست که نسخه ای از آن ندیده است . او در دیباچه «التبیان» از نسخه ای از المقدمة یاد نموده است که گمان برده اند که خط شیخ بر آن بوده است بدینگونه : «قرأ علیّ هذا الكتاب و بحث علی معانیه صاحبه فی عدة مجالس آخره السادس والعشرين من المحرم سنة خمس و اربعین و اربعمائة بحدود دار السلام، و کتبه محمد



ابن الحسن بن علی و لله الحمد والمنة صلی الله علی محمد وآله الطیبین». .  
 نیز در روی آن آمده بود: «تصنیف الشیخ الامام الورع قصوة العارفين  
 وحجة الله علی العالمین لسان الحکماء والمتکلمین ابی جعفر محمد بن الحسن  
 ابن علی الطوسی متعنا الله بطول بقائه و نفعنا بعلمه» .

در پایان آن چنین نوشته بود: « . . . مفیض الحیاة وباری النسمة  
 و هو المستحق له دائما سرمدًا و حسبی الله و نعم الله رب اتمم بالخیر . وقع  
 الفراغ من استنساخه بتوفیق الله و بحسن معونته سادس عشرین من رجب  
 سنة اربع و اربعین و اربعمائة فی مدينة السلام علی ید العبد الضعیف نظام  
 الدین محمود بن علی الخوارزمی حامدا لله تعالی مصلیا علی نبیه . . . » .  
 او می نویسد که این نسخه نزد آقای سید محمد مشکات است ولی  
 نگارنده از ایشان پرسیده ام فرمودند که نزد کسی دیگر است .

اگر این نسخه اصیل باشد و همین رساله ما باشد بایستی که پیش  
 از ۲۶ رجب ۴۴۴ که تاریخ نوشتن این نسخه است بنگارش درآمده و ۱۶  
 محرم ۴۴۵ بازپسین روزی باشد که در بغداد آن را نزد شیخ خوانده اند .  
 و این اجازه را هم میتوان گفت که بهمان خوارزمی داده شده است همه  
 این سخنان فرع بردیدن نسخه است .

باری این مقدمه چنانکه خواهیم دید در شرح اصطلاحات متکلمان

۱- آقای فخرالدین نصیری ضمیمه نامه خود به دبیرخانه کنگره هزاره  
 طوسی، این نسخه را جز، مخطوطات کتابخانه خود بشماره ۱۲۵۰ صورت  
 داده اند م .

است در شش فصل و جزء الاعتقادات والمسائل او است برخلاف احتمالی که دانشمند بزرگوار تهرانی داده است .

شیخ گویا در این رساله از ابن بابویه پیروی نموده که در «معانی الاخبار» خود، معانی پاره‌ای از الفاظ را روشن نموده است همچنین از شیخ مفید استاد خود که «مختصر فی التذکره باصول الفقه» (چاپ شده در کنز الفوائد کراچکی، سنگی ۱۳۲۲) بیشتر به تحدید الفاظ اصولی قناعت کرده است، همچنین از استاد دیگرش سید مرتضی در «الحدود والحقائق» که آن بساخت فرهنگی کلامی است. نگریستن به اینگونه رسائل از رهگذر دریافت تحولی که در رساندن مفاهیم برای این لغتها پدید شده است بسیار سودمند است بهمین علت ما در این دفتر چهار فرهنگ کلامی کوچک شیعی را یکجا نشر میکنیم تا خوانندگان نموداری از مصطلحات کلامی دانشمندان شیعی و تعاریفی که آنها داشته‌اند در دسترس داشته باشند و از آن ارزش کار خواجه بزرگوار ما شیخ طوسی هم خود آشکار خواهد شد اینک وصفی از رساله‌ها :

#### ۱- الحدود والحقائق : از سید شریف مرتضی علم الهدی ابوالقاسم

علی بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی (۳۵۵ - ۴۳۶) که ابن شهر آشوب در معالم العلماء از آن یاد کرده (ش ۴۶۵) و خود او هم «الطرائق فی الحدود والحقائق» خود را گویا در همین زمینه نگاشته باشد (ش ۷۶۶) شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی لویزی جبعی در گذشته ۹۰۵ اختصار «الحدود والحقائق فی تعریف الألفاظ الشرعیة» دارد که گویا گزیده‌ای از یکی از

این دو کتاب باشد .

افندی در «ریاض العلماء» می‌نویسد که : من آنرا در مجموعه‌ای دیده‌ام (ذریعه ۱ : ۲۵۶) تهرانی از کتاب ابن شهر آشوب بنام «اعلام الطرائق فی الحدود والحقائق» یاد کرده است (ذریعه ۲ : ۳۳۹) چه‌گویا ابن شهر آشوب آنرا در برخی از اجازات چنین نامیده باشد .

تهرانی نسخه‌ای از «الحدود والحقایق» دیده و آنرا وصف کرده و نمونه‌ای از آن «الأصلح: فعل الامتع للغير اذا قصد ذلك وکان حسناً» آورده که در نسخه ما نیست در پایان آن هم چند کلمه‌ای است که من آنها را در این چاپ میان دو قلاب گذارده‌ام . او از نسخه نونویس سماوی و نسخه نوشته مهدی بن حسن بن محمد نیرمی گرگانی در سبزوار در ۶۵۷ از آن سید ابوالرضا محمد بن مبارک شاه حسینی ابرقوهی که سید علی بن ابی طالب همدانی آنرا در ۱۲۷۶ وقف نموده و نزد پسرش سید حسین همدانی در نجف بوده است یاد میکند و میگوید که سماوی نسخه خود را از روی آن نوشته و چون آغازش اندکی افتادگی داشته بود آنرا از روی نسخه‌ای که در بغداد یافته بود کامل کرده بوده است (ذریعه ۶ : ۳۰۱ - ادب المرتضی ص ۱۲۴) .

در مجموعه ش ۹/۱۰۹۹ ملک (از سده ۱۲) این رساله آمده است .

۲- المقدمة فی المدخل الی علم الکلام: شیخ طوسی که از آن یاد کرده‌ام .

۳- الحدود والحقائق: یا شرح حدود و الالفاظ المصطلحة بین المتکلمین

من الامامیة از قاضی شرف (اشرف) الدین صاعد بن ابی منصور محمد بن صاعد بریدی آبی از دانشمندان شیعی سده ششم که منتجب الدین در «الفهرس» از آن بنام «الحدود والحقائق» یاد میکند (اجازات بحار ص ۷) و گویا او همزمان با منتجب الدین بوده است (ذریعة ۶ : ۳۰۱ - امل الآمل ۲ : ۱۳۴).

در دو مجموعه ش ۸/۱۰۹۹ (از سده ۱۲) و ش ۷/۵۷۱۲ (از سده ۱۰) کتابخانه ملک این رساله آمده و مؤلف در این دو به عنوان «بردی» یا «بدی» خوانده شده و لقب او در دومی مانند الفهرس «اشرف الدین» آمده است کنیة «ابی منصور» و نسبت «بریدی» هم در این نسخه دیده میشود.

۴- اصطلاحات المتکلمین: که نسخه ای از آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار (۳: ۱۴۴ ش ۱۱/۳۸۷۷) هست و این را مادر فهرست گمان برده ایم که از شیخ طوسی باشد. در ذریعة (۲: ۱۲۳ و ۱۳: ۹۳) آمده که شیخ را چنین کتابی هست و آنرا قاضی محمد سعید قمی دانشمند سده ۱۱ شرح نموده و نسخه هردو آن در کتابخانه راجه محمد مهدی در فیض آباد هست (الماری نمره ۳) نمیدانم که این یکی همانست یا نه؟

# الحدود والحقائق

از:

سید شریف علم الهدی ابوالقاسم علی بن الحسین بن موسی

موسوی بقدادی

(۳۵۵ - ۴۳۶)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله [الحمد لله] ذى العظمة والكبريا ، و صلاته على رسوله محمد  
و على جميع اخوته من الانبياء و الاوصياء .

اما بعد : فان درك حقايق الاشياء و معرفة بيان [معانى] الألفاظ على  
مسمياتها ممّا استأثر الله بها اوليائه الذين اطعمهم على بعض هذه المكنونات  
و قال فيهم : «و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» ، و قال رسول الله  
(ص) : «ربّ ارنى الاشياء كماهى» . فلو لم يكن معرفة حقايق الأشياء  
اشرف المعارف و اسناها لأحد [لما] كان مرغوباً فيها من جهته عليه السلام  
و كيف لا؟ و معرفة احكام الاشياء موقوفة على ماهياتها . فلما ألحّ على  
بعض المستفيدين ان اختار لهم من هذا العلم ما لا بدّ لهم من معرفته فى علمى  
اصول الدين، فكتبت هذه الوريقات مستمدّاً من الله العزيز العصمة والمؤنة

### الألف

الابداع : هو اليجاد لاعلى مثال سبق .

الاختراع : ابتداء القادر الفعل لافى نفسه .

الاثبات : هو الاخبار عن ثبوت الشىء او اعتقاد ثبوته، و لهذا سميّ

المثبت مثبتاً لانه فى حال القدم يعتقد ثبوت الاشياء .

الاحساس : هو الادراك بحاسة وآلة .

الادراك : وجدان المرئيات و سماع الاصوات و غيرهما ، و هو فى الاصل لحقوق جسم بجسم .

الارادة: عندالمحققين هى خلوص الداعى عن الصارف او ترجّحه عليه الاختيار : هو وقوع الفعل لاعلى وجه الاجراء .

الاستدلال: هو التأمّل الذى يتضمن ترتيب اعتقادات او ظنون ليتوصل بها الى الوقوف على الشىء باعتقاد او ظن .

الايمان: هو التصديق بالقلب بكل مايجب التصديق به، وقيل تصديق الرسول بكل ماعلم مجيئه به .

الاسلام : هو الانقياد ، وقيل هو الايمان ايضا .

الاجتهاد : بذل الفقيه الوسع فى تعرف الحكم الشرعى من خفى النصوص او الادلة الغير القاطعة او فى تعرف مايتعلق به حكم شرعى كجهة القبلة .

الاستنباط : استخراج الحكم من فحوى النصوص .

استصحاب الحال: هو الحكم فى الحادثة الشرعية بعد تغييرها كالحكم قبل تغييرها .

الاجماع : اتفاق علماء الدين فى عصر بعد الرسول فى الحادثة الشرعية على فتوى واحد و رضا واحد و عمل واحد .

اصول الفقه : هو الكلام فى تصحيح ادلّة الفقه على جهة الجملة .

الاستفهام : هو طلب ما عنده يعلم به مراد المخاطب .

الالزام : هو بيان الغير وجوب ان تقول بما لا تقول به .

الاعتراض: هو الكلام الذى يراد به افساد ما استدل به الغير او قال به  
 الاعتقاد: هو عقد القلب على ثبوت امر او نفيه .  
 الاستثناء: هو اخراج الشئ عما يصح دخوله فيه وعمادخل فيه غيره .  
 الاعتماد: قوّة فى الجسم تدافعه الى سمت مخصوص اذا فقد المانع .  
 الاغراء: هو البعث على الفعل على حدّ يصير كالمحمول عليه .  
 الاضطرار: ما يوجد فى الحيّ من فعل غيره على وجه لا يمكنه دفعه  
 عن نفسه ، و منه العلوم الضرورية ما ليس من فعل الانسان ، و لا يمكن  
 دفعه عن نفسه .

الاباحة ، و الاحلال ، و الاطلاق ، و الاذن : بسعنى واحد .  
 الاصرار : هوان لا يندم من المعصية مع العلم بها ، او التمكن من  
 العلم بها ، و الاستمرار على ذلك ، و العزيمة على مثله فى القبح فى المستقبل .  
 الاعتذار: هو اظهار الندم على الاسائة الى الغير .  
 الامر : هو قول انقايل لغيره «افعل» او ما جرى مجراه على جهة  
 الاستعلاء اذا اراد منه الفعل .

الاكراه : هو حمل العاقل على الفعل الشاق بالتخويف ، او على ترك  
 الفعل على وجه يخرج به عن داعيه الاصلى مع سقوط السدح والذم .  
 اللجوء : يكون فى العقلاء و غيرهم ، و على ما يشقّ و غيره .  
 الاجل : هو الوقت المضروب لنزول امر ، او لبقاء امر نفيًا كان او اثباتًا .  
 الازل : عبارة عن اللا اوليّة .  
 الامارة : هى التى يقضى النظر الصحيح فيها الى غالب الظن .



الاله : هو الذي يستحق له العبادة، و يليق به، وينبغي له، لانه قادر على فعل ما يستحقها به لاجل ذلك .

الامامة : رياسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنيابة عمّن هو في دار التكليف .

الامامية : الذاهبون الى النص الجليّ على امامة اثني عشر اماماً من اهل بيت النبي (ص) .

الآحاد : هو كل خبر لا يعلم ان الرسول (ع) قاله، وان رواه اكثر من واحد .

الاعادة : تجديد الخلق بعد الفناء الى ما كان عليه .

الاجباط : هو ابطال المعصية الطاعة، او ابطال عقاب المعصية ثواب الطاعة .

الاستطاعة : هو التمكن من الفعل بوجود جميع ما يحتاج اليه الفعل والفاعل ان كان ممّا يحتاج .

ازاحة العلة : تمكين المكلف من الفعل ورفع الموانع وتقوية دواعيه التي على وجه لا يبقى له محذور في ان لا يفعله .

البا.

البرهان : هو كل كلام منبىء عن نظر يوصل الى العلم، او دليل يوصل اليه النظر فيه الى العلم .

البقاء : هو استمرار الوجود .

الباقي : هو الوجود وقتين متصلين فصاعداً .

البداء : هو الامر بالفعل الواحد بعد النهي عنه، او النهي عنه بعد الامر به مع اتّحاد الوقت والوجه والامر والمأمور .

البدعة : زيادة في الدين ، او نقصان منه من اسناد الى الدين .

الباطل : هو كل فعل وجوده كعدمه في انه لا يفيد حكماً شرعياً .

البصير : هو البالغ في رؤية المرئيات، وقيل المنهى لرؤية المرئى اذا وجد .

البيان : هو عامٌ وخاصٌ، فالعام هو الدليل على الشئ، والخاص هو بيان المجمل .

البيع : عقد ينتقل به عين مملوكة من شخص الى غيره بعوض مثلها، او مخالف لها في الصفة تنلى وجه التراضي .

البنية: امتزاج اجزاء ذات اعراض مخصوصة يظهر لامتزاجها حكم او اسم لا يظهر لافرادها .

البخل : منع المحتاج حقه الواجب من ماله .

البديهة : كلٌ ما يقتضيه العقل من العلوم بسرعة .

### الناس

الناسى بالنبيّ في الفعل : ان يفعله مثل ما فعله في الصورة على الوجه الذى فعل لاجل انّه فعل، وفي الترك والقول مثله .

التقليد : قبول قول الغير من غير حجّة او شبهة .

التصوّر : علم بحقيقة امر غير معين، او ما يتقدر تقدير معين .

التعريض : هو تعريف الغير ما يصل به الى النفع او دفع الضرر، مع انّه

لولا له لم يتمكن من الوصول اليه، قاصداً بذلك الى وصوله اليه .  
 التأويل : ردّ احد المعنيين و قبول معنى آخر بدليل يعضده، وان كان  
 الاول فى اللفظ اظهر .

التأكيد : هو اللفظ الموضوع لتقوية ما يجوز ان يفهم من لفظ آخر .  
 التكليف : هو البعث على جهة الاستعلاء على ما يشق من فعل، او اخلال  
 بفعل .

التأليف : التزاق جوهرين .  
 التشبيه : هو اعتقاد او اخبار بان الله تعالى يشبه بعض خلقه فى ذاته .  
 التخصيص : هو اخراج بعض ما صح ان يتناوله الخطاب العام فى الوضع .  
 التخيل : ظن الشيء المشاهد على ضفه وهو على خلافها .  
 التقدير : ايجاد الفعل لغرض مثله، والتقدير كالتقدير، والتقدير ايضاً  
 تعليق الثانى بالاول بكلمة او قديراد به العلم بهذا المعنى .

التراخى : جواز تأخير الواجب من اول اوقات امكان لادائه الى وقت  
 تضييقه، او تأخير الحكم عن مؤثره الى وقت وجود شرطه .  
 التفضيل : نفع الغير على جهة الاحسان .  
 التوبة: الندم على المعصية لأنها معصية، والعزم على ان لا يعاود  
 على مثلها .

التفكّر : خروج الذّم والعقاب المستحقين بمدح او ثواب مستحقين  
 مثلها او اعظم منها .

التسكين : كل ما يصح من المكلف عنده ان يفعل ما كلف .

التقريب : كل عبادة يطلب بها المنزلة عند الله والثواب .  
 التوحيد : العلم بان الله تعالى لا يشاركه فيما يوصف به على الحد  
 الذى يوصف به غيره، والاقرار بذلك اذا امكنه الاقرار .  
 التوفيق : كل لطف يقع عند الملطوف فيه .  
 التقوى ١ : اجتناب المعاصي .  
 التحدى : اظهار طلب المعارضة بظهور عجز للمتحدى .  
 التنفير : كل صفة او فعل لواختص به النبي او الامام (ع) لترك الناس  
 اتباعه، او كانوا [معتقدا] ان ترك اتباعه اقرب فيجب عصمته منه .  
 التواضع : الرضا بدون ما يستحقه من المنزلة .  
 التكبر : تكلف الترفع على الغير لاعتقاد منزلة لنفسه لا يستحق الغير،  
 والمتكبر في صفة الله تعالى المبالغ في العظمة .

### الثاء

الثواب : هو المنافع العظيمة المستحقة على سبيل التعظيم .  
 الثبوت : هو الوجود على وجه اللزوم، وتقيضه الاضطراب .

### الجيم

الجوهر : الحجم اللذى ليس له بُعد من الابعاد الثلاثة، او الذى يشغل  
 فراغا، او الجزء، والتذى لا يتجزى ١ .  
 الجسم : ما كان مركبا منه، وقيل هو التذى له ابعاد ثلاثة، وهى لا  
 تحصل الا بشمانية اجزاء : اربعة فوقها اربعة .  
 الجسمة : الحجم والجرم بمعنى واحد، الا ان الجرم فى العرف مستعمل

في الاجسام اللطيفة كالهواء .

جهة الجوهر : الفراغ الذي يجوز ان يشغله الجوهر .

الجنس : جملة اشياء متفقة بالذات مختلفة بالصفات، وقيل جملة اشياء

متميِّزة بالأنواع، و جنس الاجناس ما ليس فوقه جنس .

الجود : هو الاكثار من فعل الاحسان الى الغير .

الجواز : يجيء بمعنى الشك، وبمعنى صحّة كون الشيء او كون ضده،

و بمعنى صحّة الفعل الذي يتبعه احكام كصحّة الصلاة .

الجهل : نفى العلم و اعتقاد " ليس له معتقد يطابقه .

الجدل : صرف الخصم من مذهب الى آخر بطريق الحجّة او الشبهة

او الشغب .

الجزاء : مقابلة الفعل او ترك الفعل بما يستحق عليه .

## الحا

الحيِّز : الفراغ الذي يصح ان يشغله حجم .

الحادث : هو الوجود بعد العدم .

الحَدَث : ما ينقض الطهارة .

الحبّ : اعمّ من الارادة لانّ الحب يصح تعلقه بالاعيان ولا يصح

تعلق الارادة بها .

الحكمة : علم بلطائف الامور، او علم يتسكن به من احكام الفعل و

تدييره .

الحكيم : المبالغ في هذا العلم .

الحكم والحكمة : كلاهما بمعنى واحد، وعند الفقهاء الحكمة : ما يدل عليه الدليل الشرعي من حسن الفعل و قبحه، او وجوبه او كونه ندبا او مكروها، والحكم عند المتكلمين : كل امر زايد على الذات يدخل في ضمن العلم بالذات او الخبر عنها و قيل الحكم ما يوجب العلة .

والحال : مثل الحكم بالمعنى الاول، والفرق بينهما ان الحكم يعتبر في العلم به غير الذات ككون الجسم محلاً، والحال لا يعتبر به ككون الجسم اسود او متحركاً .

الحق : في العرف كل ما كان اعتقاد ثبوته او نفيه علماً او ظناً، او صواباً، او الخبر عن ثبوته صدقاً و صواباً، والباطل عكسه .

والحق في الشرع : كل اختصاص لصاحبه يحسن لاجله امر مامنه اوله .

الحى : التميّز تميزاً لاجله لا يستحيل ان يعلم و يقدر و يدرك .

الحياة : اعتدال المزاج او قوّة الحسّ .

الحيوان : كل حى مركّب من اجزاء ذات اعراض مخصوصة .

الحادث : المحدث الذي لم يبطل زمان وجوده .

الحركة : حصول الجوهر في جهة عقيب كونه في غيرها .

الحلال والمباح : ما عرف فاعله حسنه لا يستحقّ به مدحاً ولا ذمّاً .

الحرام : القبيح الذي منع منه بالزجر .

الحسّ : ادراك المدرك بألة الادراك .

الحسد : كراهة وصول الخير الى الغير لغمّ يلحقه عن وصوله اليه .

الحد : كلام جامع حقيقة شيء مانع غيره عنه على وجه يميزه عن غيره .  
 الحاجة : هو الطلب طبعاً لما يفقدانه يختل بدن الحيوان ، او طلب دفع  
 ما لوصله اليه تلحقه مضرة .

الحفظ : علم دائم مستفاد .

الحقيقة : كل لفظ افيد [به] ماوضع له فى اصل [اللغة] لواقعه  
 اللغوية او الشرعية او العرفية ، ويستعملها المتكلمون فى نفس الشيء وتستعمل  
 فى التصور الجارى فى الفعل مجرى نفس الشيء .

الحليم : من لا يعجل عقوبة المذنب تفضلاً منه .

الحياء : هو الامتناع من الفعل مخافة ان يعاب عليه مع الفكر فى وجدان  
 ما لا يسلم به من العيب فلا يجده .

الحجة : هو البرهان .

الحمد : مدح المنعم على نعمة ، وقيل الثناء عليه بفعل الحسن نعمة  
 كان اولاً .

### الخاء

الخبر : الجملة يعرف بها اسناد امر الى غيره .

الخاص : كل كلام يفيد واحداً معيناً او غير معين .

الخطاب : كل كلام قصد به افهام الغير .

الخشية : ابلغ من الخوف . و هو الظن بوصول ضرر اليه ، او فوات  
 نفع عنه فى المستقبل .

الخلق : اختراع الفعل ، او تقدير الفعل او احكامه .

الخطر : تصور المعنى بالقلب .

الخط : جوهران او اكثر متجاوران في سمت واحد .

الخلا : هو الجهة .

الخداع : اظهار ما يوهم السداد ليتوصل به الى مضرّة الغير او نفعه

من غير ان يفتن، و مخادعة الله العبد مجازات مخادعه .

الخشوع والانخفاض : تذلل العبد في انطوائه على تعظيم الغير في

عبادته او طاعته .

الخذلان : هو ان لا يفعل في حق العاصي ما يفعله في حق المتقى من

التوفيق والعصمة .

الخلود : هو المكث الطويل .

### الدال

الدعاء : طلب امر بالقول من الله تعالى .

الداعي الى الفعل : ما به يختار القادر الفعل، و ذلك امّا علم او ظن

او اعتقاد، فداعي الحكمة هو العلم بكون الفعل احساناً او واجبا ، وداعي

الحاجة علم او ظنّ او اعتقاد بانّ له [في] الفعل منفعة او دفع مضرّة .

الدين في الشرع : كل ما يدعو اليه نبيّنا محمد (ص)

الدليل : هو النظر الصحيح منه يفضى الى العلم، و كذلك الدلالة .

الدايم : هو الموجود الذي لا انقطاع لوجوده .

الدولة : هي التمكّن من المنافع العظيمة على وجه لا يتمكن منه كل

واحد في الاغلب .



## الذال

الذات : كل موجود يصح تعلق العلم به بعينه اصلاً بنفسه، وقيل:  
الذات ما يستحق صفة او حكماً .

الذمّ : كل قول يبنيء عن اتضاع حال الغير مع القصد الى ذلك .  
الذكر : هو ظهور المعنى للنفس بعد عز وبه عنها، و تقيضه النسيان .  
الذهن : هو القوّة الى مصادفة صواب الحكم فيما يتنازع فيه، وقيل  
هو جودة استنباط [ما] هو صحيح من الآراء .

## الراء

الرحمة : هي الرقّة الداعية الى الاحسان الى الغير، و يقال لنفس تلك  
المنفعة الحسنة الواصلة الى المحتاج مع قصد الاحسان اليه : رحمة .  
الرجاء : ظن وصول نفع اليه، او دفع ضرر عنه في المستقبل مع قوّة  
دواعيه الى ان يحصل له .  
الريح : هو الهواء المتحرك .

الروح : هواء بارد في القلب، وهو مادة النفس، وهو شرط الحياة،  
وقيل جسم رقيق منساب في بدن الحيوان، وهو محل الحياة والقدرة .

الرضا : ارادة لم يلجأ اليها صاحبها يطايعها وقوع مرادها .

الرقّة : تخلخل يكثر حصوله في الجسم .

الرؤية : قوّة الادراك بحاسة البصر او ما يجري مجراه من غير حاسة

كروية الباري تعالى مرئياً لذاته .

الرزق : تمكين الحيوان من الانتفاع بالشيء والحظر على غيره .

الرخص: نقصان ما اعطيته من سعر الشئ<sup>٤</sup> في وقت بعينه في مكان بعينه.  
 الرخصة: اباحة الفعل لشدة الحاجة لولاه لما ابيح .  
 الربا: فضل محرم على ما يستحق بالعقد، وقيل يبع المثل من المكيل  
 والموزون بالمثل متفاضلاً .

### الزاء

الزمان: مرور ساعات الليل والنهار .  
 الزاوية: منتهى طرفي الخطيين .  
 الزكاة: كل فعل او اخلال بفعل يسير ليس بخارج عن المروة او الدين  
 و من حقه ان لا يوجد عن قصده .  
 الزكاة: تمليك ربع عشر النصاب من الابل او ما يقوم مقامه اذا كان  
 واجباً لا بسبب من قبله .

### السين

الساعة: اقل مقادير الليل والنهار .  
 السحر: تخيل ما ليس له حقيقة كالحقيقة يتعذر على من لا يعلم وجه  
 الجملة فيه .  
 السطح: خطوط متصلة عرضاً واقله خطان اربعة اجزاء .  
 السكوت: امساك آلة الكلام عن الاستعمال في الكلام مع التمكن  
 من استعمالها فيه .

السميع: المبالغ في العلم بالمسموعات .  
 السكون: لبث الجوهر في جهة وقتين فصاعداً .

السّهو : ان لا يعلم ما جرت العادة بان يصحّ ان يعلمه باضطرار .  
 السرور : انبساط القلب و الدّم في البدن .  
 السكر : سهو او فتور في الاعضاء مع الطرب والنشاط يلحق الانسان .  
 السنة : فعل داوم عليه الرسول (ص) من النوافل واكد الامر على  
 غيره بالدوام عليه ، و قيل : كل فعل داوم الرسول عليه السلام ولم يثبت  
 انه مخصوص .  
 السبب : كل صفة او قوّة في شيء توجب صفة اخرى .

### الشيئين

الشيء : هو الثابت الوجود . وقيل انه لا يحدّ لانّ الحدانما هو  
 للتمييز ، و الشيء من حيث انه شيء لا يميز .  
 الشرط : ما يقف عليه وجود غيره او عدمه .  
 الشبهة : تقدير مقدمتين فاسدتين او احديهما يظنّ فيها انها صحيحتان  
 مشبهة بالدلالة .

الشكّ : خطور الشيء بالبال من غير ترجيح نفيه او ثبوته .  
 الشعور : اول علم بالمدرّك .  
 الشعاع : جسم رقيق مضى قوى الاضاءة .  
 الشفاعة : طلب رفع المضار عن الغير ممن هو اعلى رتبة منه لأجل طلبه .  
 الشمّ : استجلاب محلّ الريح الى الخيشوم طلباً لادراكها .  
 الشهوة : ما يقع به ادراك لذّة .  
 الشكر : توطين النفس على تعظيم المنعم لاجل نعمه مع القصد به الى

تعظيمه ، و هو اعتقاد وجوب تعظيم المنعم ، والعزم على انه لا يرتجع عنه في المستقبل ، ثم يتبعه الاعتراف باللسان بنعمة المنعم مع القصد الى تعظيمه بذلك .

الشعر : كل كلام موزون مقفى اذا قصد فاعله ذلك .

الشرع : في العرف ما بينه نبينا محمد (ص) من احكام الافعال .

الشجاعة : قوة في القلب يتمكن معها تحمل الحرب [و] مكاره الحرب

في حالة لا يؤمن بنفيها على النفس او على بعض اطرافه .

الشفعة : ضم الملك المشتري الى املاكه بمثل ما اشتراه .

#### الصاد

الصادف : ما لاجله يمتنع القادر من الفعل على بعض الوجوه احترازا

اذا ترجح عليه الداعي فلا يمتنع . وقد يقال العلم او الظن او الاعتقاد بكون

الفعل قبيحا . و في حق الباري يقال هو العلم بكون الفعل قبيحا .

الصبر : الكف<sup>٢</sup> عن الجزع عند الشدايد .

الصدق : الخبر عن الشيء على ما هو عليه في نفسه .

الصلابة : التزاق اجزاء الجسم بحيث يصعب تفكيكها .

الصحيح : الذي يتردد بين ان يوجد و ان لا يوجد . والصحيح ايضا

الذي لا يستحيل وجوده . و في الاول يكون غير ثابت وفي الثاني قديكون

ثابتا . و في عرف الفقهاء الفعل الذي يتبعه احكامه اذا لم تكن عقوبة

١- اصل: يقعه من في

٢- اصل: كف

احترازاً عما يتبع الكفر و الزنا من العقوبة .

الصحة : امتزاج من اجزاء مختلفة الاعراض متساوية ، و يثبت لامتزاجها حكمة لا يثبت لافرادها .

الصواب : اظهر من كل ما تحدّه

الصنفة : كل امر زايد على الذات يدخل في ضمن العلم به او الخبر عنه نفيًا كان او اثباتًا حالًا كان او غير حال فعلاً كان او نفي فعل . وقيل الصفة : كل فائدة تضاف الى الذات بلا اعتبار غيره ، و الحكم فائدة تضاف الى الذات [ولا يوصف] بها الا عند حدوث فعل منها او نفي فعل منها .

الصغيرة و الكبيرة : امر اضافي فاذا اضيف ما ينقص عقابه الى ما يزيد عقابه ، يسمى الاول صغيراً والثاني كبيراً و قيل كل معصية لصاحبها ثواب ما اعظم [من] عقابها .

الصوم : الامساك عن المفطرات في النهار تقرباً بالله تعالى .

### الضاد

الضدّان : كل شيئين لا يصح ان يجتمعا في وقت واحد لما يرجع الى ذاتيهما احترازاً عما يجري مجرى الضد في الجنس كل مناف لغيره على جهة التقدير كالسواد والبياض في محلّين او في وقتين . الجارى مجرى الضد ضد كل ما يحتاج اليه غير ما في ما ينافيه (؟)

الضروري : ما يحدث في الحيّ المكلف لا من قبله ولا يمكنه دفعه

عن نفسه .

والضرورة : كل فعل لا يمكن التخلص منه .

**الطا.**

الطاعة : ايقاع الفعل او مايجرى مجراه موافقا لارادة الغير اذا كان اعلى رتبة منه لاعلى وجه الالحاء .

الطول : امتداد الجسم الى قدام ، و اقل ما يحصل منه جزآن .

الطبع : قيل هو الخاصة التي يكون بها الحادث لامن جهة القدرة .

الطلب : قول القايل لمن يساويه في الرتبة «افعل» او معناه لاعلى سبيل الاستعلاء او التذليل .

**الظا.**

الظلم : كل ضرر ليس بمستحق ولا نفع فيه ولا دفع ضرر اعظم منه معلوم او مظنون، ولا يفعل على مجرى العادة ولا على جهة الدفع عن النفس .  
الظلمة : فقد النور عما يقبل النور .

الظن : تغليب بالقلب لاحد المجوزين ظاهر التجويز .

الظل : تغير الهواء الى الضياء لانفجار الصبح اذا حال بينه و بين قرص الشمس حائل .

**العين**

العلم : اظهر من كل ما يجده وقيل هو اعتقاد الشيء على ما هو به مع سكون النفس الى ان تعتقده على ما اعتقد اليه .

والعلم الضروري : علم لا يقف على استدلال العالم به اذا امكن فيه احترازا عن علمه تعالى .

وقيل الضروري علم لا يمكن العالم به دفعه عن نفسه اذا انفرد احترازا

عن المكتسب اذا فارقه الضرورى . وينقض هذا الحد بعلم الله تعالى بالاشياء  
اذ لا يمكن دفعه عن نفسه

العلم المكتسب : علم يمكن العالم به دفعه عن نفسه اذا انفرد .  
العقل : قوّة فى القلب يقتضى التميز . وقيل : هو العلوم الضرورية  
التي يتمكن بها من اكتساب العلوم اذا كملت شروطها . وقيل : العقل الذى  
هو مناط التكليف هو العلم بوجوب الواجبات و استحالة المستحيلات .  
وقيل هو غريزة العلوم الكلية البديهية عند سلامة الآلات .  
العالم : كل موجود سوى الله .

العمل : هو ايجاد الأثر فى الشيء . والفعل ايجاد الشيء . وقيل العمل  
ايجاد افعال بعناء و تعب .

العصمة : ما يمنع عنده المكلف من فعل القبيح والاخلال بالواجب .  
و لولاه لم يمنع من ذلك و مع تمكينه فى الحالين . عبارة اخرى العصمة :  
الأمر الذى يفعل الله تعالى بالعبد وعلم انه لا يقدم مع ذلك الأمر على المعصية  
بشرط ان لا ينتهى فعل ذلك الأمر لاحد الى الاجاء .

العجز : انتفاء القدرة عن الحيء على الافعال على بعضها اذا صحّت  
قدرته عليها .

العادة : عود الفاعل الى مثل ما فعله او ما يجرى مجراه اذا لم يكن  
ملجأ الى ذلك .

العام والعموم : كل كلام وضع لاستغراق جميع ما يصلح له . وقيل  
هما اللفظ المستغرق لجميع ما وضع له بحسب وضع واحد احترازاً عن المشترك

او عمّاله حقيقة و مجاز . وقيل هو اللفظ الدال على شيئين فصاعداً من غير حصر احترازاً عن اسماء العدد .

العبادة : نهاية التعظيم والتدليل لمن يستحق ذلك بافعال ورد بها الشرع على وجوه مخصوصه او ماجرى مجراها . نعى بالوجوه : الشروط المعبرة شرعا في كَوْن الفعل عبادة . وبالجارى مجراها : الاخلال بالقبائح . وفي عرف الفقهاء هو كل فعل لايجرى الابنية التعظيم لله .

العَرَض : ما يوجد في الجوهر من غير تجاوز احترازاً عن وجود المظروف في الطرف .

العَرَض : امتداد الجواهر في سمت معترضاً للمحاذى .

العلة : عند من لا يثبت المعاني : كل امر ليس بذات اثر امرأ في حالة نفياً كان او اثباتاً .

العزم : توطين النفس والقطع على اتّه سيفعل الفعل او لايفعله لامحالة . وقيل : العزم ارادة جازمة حصلت بعد التردد فيه .

العدل : عند المتكلمين العلوم المتعلقة بتنزيه الله تعالى من فعل القبيح و عن الاخلال بالواجب . وعند الفقهاء [من هو] من اهل القبول شهادته او روايته عن النبي (ص) او القايم مقامه على الاطلاق في نيل ذلك منه .

والعفو : اسقاط الذم والعقاب عن المستحق لهما .

العمق : امتداد الاجزاء سمكاً .

العقاب : المضارء المستحقّة على وجه الاهانة المفعولة على وجه الجزاء العوض : النفع المستحق المقابل للمضار بالاعتظيم .



## الفين

الغرض : مراد الفاعل من الفعل اذا انتهى اليه [و] قطعه، او ماهو كالفعل عن الفعل .

الغبطة : تمنى ما يصحّ ان يحصل له من مثل فعل الغير او منفعه .

الغضب : غليان دم القلب طلبا للانتقام .

الغم : انحصار القلب والدم الذى فيه .

الغير : كل ذاتين ليس احديهما الاخرى ولا جملة يدخل تحتها الاخرى

الغيبة : ذم المرء بعينه فى غيبته لغير حق له او ما يجرى مجرى الذم بما

لو سمعه لكرهه .

## الفاء

الفرض : الواجب المقدر، وهو ما علم من وجب عليه بوجوبه او دلّ عليه .

الفسق : كل ذنب سوى الفكر، و ايضا كل ما خرج من طاعة الله الى مخالفته .

الفقه : العلم بجملة الاحكام الشرعية. وقيل : العلم بالاحكام الشرعية

العملية المستدل على اعيانها بحيث لا يعلم كونها من الدين ضرورة، احترازاً عن التقليد و احترازاً عن العلم بوجوب الصلاة .

الفعل : هو الحادث على جهة الصحة .

الفناء : تفريق اجزاء الجسم بحيث خرج من صحة الانتفاع به .

## القاف

القديم : الواجب الوجود المطلق او الذى لا اول لوجوده .

القادر : الذى يصح ان يفعل اذا انتفت عنه الموانع ولم يكن الفعل مستحيلاً فى نفسه .

القدرة : هى الصحة، وقيل القدرة فى حقتنا سلامة الاعضاء .

القبیح : ما فعله مدخل فى استحقاق الذمّ .

القصد : خلوص الداعى الى فعله او ترجّحه عن الصارف .

القياس : تحصيل الحكم فى الشئ لتعليل غيره عندالمثبت . وقيل

اثبات مثل حكم معلوم لآخر لأجل اشتباهها فى علّة الحكم .

القضاء : ايجاد على التمام. وقد يقال فى فضل الحكم امّا بالأمر او

بالخبر .

القَدَر : ايجاد الفعل على وجه الاحكام . و بحسب المنفعة . يقال

للخبر بما يكون اذا كان يجىء على مقدار ما تقدم من الخبر .

القضاء فى العبادة : اتيان مثل الفعل السابق به الأمر فى الصورة والوجه

او ما يقدر فيه المماثلة اذا فاته الأول كقضاء الجمعة .

### الكاف

الكذب : الخبر الذى لا يطابق مخبره او الذى ليس له مخبر يطابقه .

الكلام : المنتظم من الحروف المسموعة المميّزة، المواضع عليها اذا

صدر عن قادر واحد . وقيل الكلام : الجملة المفيدة .

الكلمة : كل منطوق به دالّ بالاصطلاح على معنى .

الكسب : ايجاد الفعل لاجتلاب منفعة او دفع مضرة .

الكثافة : اكتنان اجزاء الجسم .

الكراهة : الصارف عن الفعل .

الكون : حصول الجوهر فى المحاذات .

الكبيرة : كل ذنب عصيانه بعظيم .

الكفر : هو الانكار والتكذيب بشىء مما يجب الاقرار والتصديق به والجهل بذلك . وقيل انكار ما علم بالضرورة مجيء الرسول به .

الكمون : عند مثبتيه ان يبطن فى الجسم الكون بان ينفذ من ظاهر

اجزائه الى بواطنها او ان لا يظهر حكم الكون و ان كان فى الجوهر .

### اللام

اللطيف : ما عنده يختار المكلف الطاعة او يكون اقرب الى اختيارها،

و لولاه لما كان اقرب الى اختيارها مع تمكنه فى الحالين .

الملطيف : الجزء المنفرد او الاجزاء القليلة [فى] الشىء لا يمكن ان يدرك

بحاسة العين . اللطيف المنعم بالنعم من وجوه خفية لا يوقف على كنهها،

والذى يصل نعمه الى المواضع الخفية، والعالم بالامور الخفية التى بعد

الوقوف عليها .

اللقب : كل كلام لا يفيد فى المسمى صفة ولا مجموع صفات، ويجرى

مجرى الاشارة اليه .

اللمس : مماسة محل الحيوان الجسم طلبا لادراكه او ادراك مافيه،

او طلبا للذة المخصوصة .

اللذة : ادراك المشتهى او ما يتعلق به الشهوة من المدركات .

الليل : امتداد الظلام من اول ما يسقط قرص الشمس الى ان يسفر الصبح .

التلين : قيل معناه عدم مانعه العام (؟) ، فلا يكون وجودياً .

### الميم

الملة : الشرع الذي ياتي به السمع و يعم الأمر به للجميع . وقيل هو الذي ينتحله الانسان .

المنع : ما يتعذر لاجله الفعل مع بقاء القدرة عليه .

المبتداء : المحدث الذي لم يتقدمه وجوده .

المعاد : الذي يتقدمه وجوده ، اى اعيد على الوجود الذي كان عليه .

المباشر : ما يتبدأ بالقدرة فى محل و يقضيه .

المتولد : و هو الذي يحدث عن فعل آخر .

المباح : ما عرف فاعله حسنه، او دلّ عليه ولا يستحق عليه مدحاً

ولا ذمّاً .

المتكلم : فاعل الكلام .

المجاورة : كون جوهرين مماستين .

المثلان : اللذان يكون ذات احدهما كذات الآخر .

المختلفان : اللذان لا يكون ذات احدهما كذات الآخر .

المجزى : الذى يكفى فى حصول الغرض به .

المجمل : الخطاب الذى لا يدل على المراد بنفسه من غير بيان او الخطاب

الذى قصد به شىء معين فى نفسه، واللفظ لا يعنيه، وقد يراد به الخطاب

العام للاشياء التى تناولها .

المبين : الخطاب الدال على المراد بنفسه عن غير بيان، وما زال اجماله

بورود بيانه وكذا المفسّر .

- المحال : كل متصور لا يصح وجوده، وكذا المستحيل .
- المحتمل : الخطاب الذى له تأويلان من جهة الاستعمال .
- المحدث : الموجود بعد العدم .
- المحظور والمحرم : الذى منع من فعله بالنهى والزجر .
- الفعل المحكم : المرتب المسوّى، والمطابق للمنفعة
- محبّة الله تعالى للعبد : ارادة الثواب، و محبة العبد لله ارادة الطاعة .
- المُحدَث : المسبوق بالعدم او ما لوجوده اول .
- الملاسة : عبارة من استواء وضع الاجزاء .
- المحاذاة : الجهة التى يصح ان يشغلها الجوهر .
- المحلّ : الحجم الذى فيه عرض، او يصح ان يكون فيه .
- المخصوص من جهة الخطاب : الذى اريد به بعض ما يقتضيه ظاهره .
- المكلّف : الذى دلّ عليه ما اريد منه العلم به .
- والمدلول عليه : ما يدل عليه الدليل .
- المرسل : الحديث الذى لم يذكر الراوى بعد الرواية، وقع فى اصل الرواية، كذلك الخبر .

- المتواتر : خبر قوم بلغوا فى الكثرة الى حدّ حصل العلم بقولهم .
- والمسند : الذى وقعت روايته متّصلة الى الرسول (ص) .
- المصاكنة والاصطكاك : مماسة جسمين صليبين بشدّة .
- المذهب : اعتقاد يستمر عليه صاحبه على جهة التدبّث .

المطلق من الخطاب : مالم يقيد بصفة، او شرط، او استثناء .

المقيّد : ما دخل فيه واحد من هذه الثلاثة .

المعجزة : الفعل الناقض للعادة يتحدى به الظاهر في زمان التكليف

لتصديق مدّع في دعواه . وقيل امر خارق للعادة مقرون بالتحديّ مع عدم المعارضة .

قلنا امر . لان المعجزة قد تكون بالمعتاد، وقد تكون منعاً من المعتاد،

و قلنا مقرون بالتحديّ، لئلا يتحد الطالب معجزة غير حجّة لفيه، وليتميز

عن الارهاص والكرامات. قلنا مع عدم المعارضة لىتميز عن السحر والشعبدة.

السعدوم : المنتفى العين .

الموجود : الثابت العين وهو اظهر مما يحدّ به .

المعروف : كل فعل واجب او مندوب اذا عرف ذلك فاعله او دل عليه.

المنكر : كل فعل او اخلال فعل عرف فاعله قبجه، او دلّ عليه .

المعصية : كل فعل او اخلال بفعل كرهه الله تعالى .

المغفرة : ان لا يفعل العقاب بعد سيئة اصلاً .

المفيد من الكلام : الذى ينبىء عن امر ما، وهو امّا مفرد او مركّب

والمفرد : ما يفيد فايده واحدة .

والمركّب : ما يفيد لاسناد معنى الى آخر .

المكان : الجسم الذى يعتمد عليه غيره، والكعلى (?) هى الجهة مكاناً.

المماسة : المجاورة .

المتنع : الذى يستحيل كونه، والممكن تقيضه و هو الذى لا يلزم

- من فرض وجوده ولا من فرض عدمه من حيث هو محال .
- المستحيل : الذي يتعذر وجوده في نفسه .
- المنة : ذكر الصنعة على وجه من فعلت له .
- الموت : ما يقتضى زوال حياة الجسم من الله تعالى او الملك من غير جرح يظهر .
- المستحق : الفعل الحسن بعد تقدم ما يقتضى حسنه او وجوده به لولا تقدمه لما حسن .
- المستطيع : هو المتمكّن من ايجاد الفعل لحضور ما يحتاج اليه من ايجاده .
- المحابة: تخصيص احد المستحقين [بان] ينتفع دون الآخر مع تساويهما في الاستحقاق .
- الموازنة : مقابلة الثواب والعقاب، و يسقط استحقاق الاقل منهما بالأكثر، ويسقط من الكثير ايضا ما يقابل الاوّل منها. والموازنة : الموافات توجب الوعد والوعيد انى من المعلوم منه انه يرد القيامة مستحقاً للثواب والعقاب دون ما قبل القيامة .
- المانويّة: قوم يذهبون الى قدم النور والظلمة، و ان العالم مركب منهما، و انها مطبوعان على الخير والشر منسوبة الى «مانى» اسم رجل .
- المجوس : قريب منهم، و يذهبون الى ان الله تعالى هو النور الاعلى وهو يزدان، و ان الشيطان من جنس الظلمة وهو اهرمن .
- المشركون : الكافرون اثبتوا الله شريكا اولاً .

المنزلة بين المنزلتين : القول بان للفاسق منزلة متوسطة بين منزلة الكافر والمؤمن المستحق للشواب في الاسم والحكم .  
 المجبرة : الذين زعموا انه لامحدث للمحدثات المحسنات والمقبحات الا الله تعالى  
 المرجئة : الواقعة في الفساق هل لهم عذاب ام لا .  
 المعتزلة من العدلية : القائلون بالوعيد والعقاب لفساق اهل الصلاة قطعاً والمنزلة بين المنزلتين .

المشبهة : الذين يذهبون الى ان الله تعالى جسم طويل عريض .  
 المهمل : كل قول [لا] يتوابع عليه ليستعمل، وهو تقيض المستعمل .  
 المعارضة : مقابلة الخصم بما يظهر عنده انه يقول بمثل مايقول،  
 امّا السائل [ ا ] والمجيب .  
 المناقضة : ذكر جملتين مخبرها واحد ووقته وجهته واحد يقتضى احديهما نفى ما يقتضى الاخرى اثباته .

الملك المضاف الى الفعل في الشرع القدرة على التصرف الحسن، امّا-  
 المضاف الى العين فلا بد فيه مع القدرة على التصرف من ان يكون له التصرف بجميع التصرفات الحسنة لاختصاصه واختصاص سببه الذي يتبعه اختصاص التصرفات .

المالك : من قدر على التصرف فيه ولم يكن لأحد منعه منه .  
 من الالفاظ .

المترادفة : هي الالفاظ المفردة الدالّة على مسمى واحد كالخمر



والراح والعقال .

اللفظ المشترك : الموضوع لحقيقتين مختلفتين او اكثر وضعا اولاً  
من حيث هما كذلك كالعين احترازاً من المتواطى .

المتواطىة : التى يدل على اعيان متعددة بمعنى واحد مشترك بينهما  
كاسم الانسان على زيد و عمر ، والحيوان على الانسان والفرس والطيور .  
المتزايلة : هى المتبائنة التى ليس بينهما شىء من هذه النسب كالفرس  
والذهب والثوب و نحو ذلك .

المشكك : ما يقع على مسميات بمعنى واحد لكن بينهما اختلاف  
بالتقدم والتأخر والشدة والضعف كالموجود الواقع على الخالق والمخلوقات  
وهو فى الخالق اولى ، و كالبياض الواقع على الثلج والعاج وفى الثلج اشد .  
المشابهة : ما يكون المراد باللفظ واحداً فى المسميات لكن بين  
المعنيين مشابهة بوجه ما كلفظ الفرس على مسماه و على المصور صورة  
الفرس .

المحكم : اما المتقن الصنعة فى الفصاحة ، واما الذى لا يحتمل تأويلين  
مشتبهين ولا يمنع العقل من ظاهره .

المتشابه : اما المتساوى فى الاحكام فى الفصاحة وحسن المعنى ، واما  
الذى يحتمل تأويلين مشتبهين احتمالاً شديداً و ظاهره يوضع لما يمنع  
منه العقل واحد تأويليه يحظره العقل .

المتكبر : فى صفات الله تعالى التى له العظمة والكبرياء التى لا عظمة  
فوقها ، وهو فى حق العبد الذى يتكلف افعال الكبراء وليس منهم مع

اعتقاد ذلك لنفسه .

المصلحة : كل ما عنده يختار المكلف الطاعة او يكون عنده اقرب الى اختيارها مع تمكنه في الحالين .

المفسدة : ما يختار [عنده] المكلف المعصية او يكون اقرب الى اختيارها مع تمكنه في الحالين، وليس فيه تعريض لشواب زايد .

المجاز : كل كلام اريد به غير ما وضع له في الاصل على جهة التبع للاصل .

### النون

النبي : رفيع المنزلة عند الله تعالى المحتمل رسالته بلا واسطة آدمى بالهمزة ولا يهمز غيرها .

الندب : كلما رغب فيه بما يستحق المدح ولا يستحق شيئاً باخلاله السدم .

وكذا النفل .

الندم : الغم والأسف على ما فعل ولم يفعل .

النطق : تقطيع الاصوات حروفاً باللهاوت . واللهاوت والشفيتين او ما يجرى مجرى ذلك كاصوات الطيور .

نظر العين : تقليب الحدقة الصحيحة نحو المراءى التماساً لرؤيته، ونظر القلب ترتيب اعتقادات او ظنون ليتوصل بها الى الوقوف على الشيء بعلم او ظن .

النفي : اعدام الموجود ، او الخبر عن عدم الشيء .

النور : الجسم الرقيق المضيئ<sup>٤</sup> .

النهى : قول القايل لغيره «لاتفعل» على جهة الاستعلاء اذا كره ذلك الفعل .

النص : كل كلام يظهر افادته لمعناه ولا يتناول اكثر منه .

النهار : امتداد ضياء الشمس وحركتها على وجه الأرض الى ان تغرب

النوم : سهو يلحق الانسان مع فتور الاعضاء من غير علة .

النسيان : نقل الضرورية (٤) بعد حصولها على مجرى العادة .

النفار : مزاج لقلب الانسان يتأذى لاجله بادراك ما يتعلق به، فان

حصل ذلك المدرك في بدنه كان الماء، و ان ادركه خارج بدنه كالطعوم

والروايح والاصوات والمرييات والحرارة والبرودة تأذى به وكرهه .

النمى : كل جسم يزداد فى اقطاره بما يخالطه من الاجسام التى

تستحيل الى حقيقته زيادة مناسبة اعنى شيئاً فشيئاً .

النفاق : اظهار الايمان مع ابطان الكفر .

النعمة : المنفعة المفعولة على جهة الاحسان الى الغير .

النية : قبل الارادة من فعل المرید لاعلى وجه الالغاء المتعلقة بمراد

من فعله .

النص : كل خطاب يمكن ان يعلم المراد به .

الناسخ : الدليل الشرعى الذى يدل على زوال [حكم] . قيل الحكم

الذى يثبت بدليل آخر شرعى مع تراخيه عنه، و تستعمل ذلك فى الحكم

دون الدليل . و يقال فى الناصب للدلالة، وفى المعتقد ايضاً مع تراخيه عنه

على وجه لولاه لكان ثابتاً .

### الواو

الواحد : الفرد الذي لا يتجزى و الذي لامثل له ولا نظير، والذي يختص باستحقاق العبادة دون غيره، و يقال على الله تعالى بالمعاني الثلاثة .  
الوحي في العرف : الكلام الخفي من جهة ملك في حق نبي في حال اليقظة .

الوسوسة : الكلام الخفي اذا تضمن الدعاء الى القبائح في حال اليقظة .  
الوعد : اخبار الغير بايصال نفع محض او دفع ضرر عنه من جهة المخبر .  
الوعيد : اخبار الغير بايصال ضرر محض اليه او تقوية نفع عنه من جهة المخبر .

الواجب اقسام : معين، و مخير فيه، و مضيق، و موسع، و واجب على الاعيان، و واجب على الكفاية . فالمعین : ما للاخلال به مدخل في استحقاق الذم كالصلاة، والمخيرة فيه : ما للاخلال به وبما يقوم مقامه مدخل في استحقاق الذم كاحدى الكفارات الثلاث .

والواجب على الاعيان : الذي لا يقف استحقاق الذم على الاخلال به على ظن اخلال الغير به كالصلاة . و اما الواجب على الكفاية فهو الذي يقف استحقاق الذم على الاخلال به على اخلال الغير به كالجهاد. والمضيق الذي لا يجوز تأخيره عن وقت الى وقت آخر كمعرفة الله تعالى، والموسع الذي يجوز تأخيره من وقت الى وقت كالصلاة في اول الوقت الى وسطه او آخره .

والواجب عند المتكلمين : الذى لا بدّ من كونه ويتعدّر ان لا يكون  
و يدخل فى ذلك النفى والاثبات .

الوقت : ما يقدر ظرفاً لحدوث حادث او حوادث ممتد بامتدادها .

الهاء

الهلاك : خروج الشئ عن الوجه الذى لو كان يصح الانتفاع به .

الياء

اليقين : العلم الظاهر الجلىّ بعد حصول اللبس فى معلومه [الاولى :  
الذى لا يفتقر فى تقديم تصور او تصديق آخر] .

\* \* \*



# كتاب المقدمة في الكلام

أملاء

الشيخ الإمام موفق الدين أبي جعفر محمد بن حسن بن علي الطوسي

رضي الله تعالى عنه

( ٤٦٠ - ٣٨٥ )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ١

### ربِّ وفق

الحمد لله رب العالمين و صلواته على نبيه محمد و عترته الطاهرين  
سألتم ايديكم الله املاء مقدمة تشتمل على ذكر الالفاظ المتداولة بين-  
المتكلمين، و بيان اغراضهم منها ، فلهم مواضع<sup>٢</sup> مخصصة ليست على  
موجب اللغة، و من نظر<sup>٤</sup> في كلامهم ولا يعرف مواضعهم<sup>٥</sup>، لم يحظ بظائل  
[من ذلك]<sup>٦</sup> و اذا وقف على مرادهم، ثم نظر بعد ذلك في الفاظهم، حصلت  
بغيتهم، و تمت منيته. و انا مجيبكم الى ما سألتم مستعينا بالله و متوكلا  
عليه و هو حسبي و نعم الوكيل . ثم اذكر بعد ذلك حصر الأجناس التي  
تكلّموا في اثباتها ما اتفقوا فيه و ما اختلفوا، و اذكر جملا من احكامها،  
و اعقب بذكر جملة يشتمل على حقيقة الصفات و بيان اقسامها، و كيفية

١- ب: و به نستعين

٢- ب: و الصلاة على خير خلقه محمد و آله .

٣- ب: موضوعات، و در حاشيه: مواضع .

٤- ب: في كتابهم و كلامهم

٥- در حاشيه الف: المواضعه هو ان يتوافق نفسان او اكثر على انهما متى  
قالا قولا او فعلا فعلا او احدهما فانهما يريدان به كذا، و مثله المواطاة.

٦- ب: مخصوص



استحقاقها، و بيان احكامها على غاية من الايجاز والاختصار ما يصغر حجمه  
ويكثر نفعه<sup>٧</sup> ان شاء الله .

### ١- فصل في ذكر اعم الاسماء الجارية بينهم واخصها وما يتبع ذلك

اعم<sup>٨</sup> الاسماء في مواضعاتهم<sup>٩</sup> قولهم «معتقد» او «مخبر عنه» او  
«مذكور» ويعنون<sup>١٠</sup> بذلك انه ما يصح<sup>١١</sup> او يعتقد<sup>١٢</sup>، او يخبر عنه، او يذكر  
وانما كان ذلك اعم الاسماء، لانه يقع<sup>١٣</sup> على ما هو صحيح في نفسه، وما  
هو فاسد ثم بعد ذلك قولهم : معلوم، وهو اخص من الاول لان كل معلوم  
معتقد، ويصح ذكره، والخبر عنه، وليس كل ما يعتقد يكون معلوماً لجواز  
ان يكون الاعتقاد جهلاً .

وقولهم «شيء» عند من قال بالمعدوم يجري مجرى قولهم «معلوم»  
ومن لم يقل بالمعدوم يفيد عنده انه موجود. ثم بعد ذلك قولهم: «موجود»  
فانه اخص من المعلوم، لان المعلوم قد يكون معدوماً، والموجود لا يكون  
الاً معلوماً .

وحد الموجود، هو الثابت العين<sup>١٤</sup>، وحد المعلوم<sup>١٥</sup>، هو المنتفى العين .

٧- الف : منفعة

٨- ب: هكذا في المتن. وفي الهامش: اعلم ان

٩- ب: موضوعاتهم .

١٠- الف: يجوز .

١١- ب: ممّا يصح

١٢- ب: ان يعتقد

١٣- الف: نفع!

١٤- ب: وعلى الصحيح من المذهب ليس للموجود حدّ لأن الحدّ انما يوضع

للكشف والإيضاح وكل كلمة يحدّ بها الموجود ابين منه - خ

١٥- ب: والمعدوم

و في الناس من قال : حدّ الموجود ما يظهر معه مقتضى صفة النفس .  
 ومنهم ١٦ من قال : حدّ الموجود، ما صحّ التأثير به اوفيه على وجه ١٧ .  
 ثمّ النوع فانه اخصّ من الموجود، لان الموجود يشتمل ١٨ على انواع  
 كثيرة .

ثمّ الجنس فانه اخصّ من النوع، لان الجنس لا يقع الاعلى المتماثل  
 والنوع يقع على المتماثل والمختلف والمتضاد .  
 فمثال النوع، قولنا: كون، اولون، فانه يقع على المتماثل والمتضاد،  
 و مثال قولنا : اعتقاد، فانه يقع على المتماثل والمختلف والمتضاد، و مثال ١٩  
 الجنس قولنا : سواد، او بياض ٢٠، فانه لا يقع الا على المتماثل .

## ٢- فصل في ذكر اقسام الموجود

الموجود ينقسم الى قديم و محدث، والقديم ٢١ هو الموجود فيما لم  
 يزل . هذا في عرف المتكلمين . فاما في عرف اهل اللغة فانه يفيد كل  
 متقدم الوجود . ولهذا يقولون : « بناء قديم و دار قديمة و رسم قديم » ٢٢ .  
 قال الله تعالى : حتى عاد كالعرجون القديم .

١٦- ب: وفيهم .

١٧- درحاشية الف: اراد «التأثير به» القديم تعالى، لانه يؤثر في كل موجود،  
 وكذلك الاعراض يؤثر في الجواهر، و اراد «على وجه» احترازاً عن  
 القديم، لانه لا يؤثر في الازل لامر يرجع الى المقدورات وكذلك التأثير

في المعدوم ممتنع . ١٨- ب: يقع

١٩- ب: فمثال ٢٠- ب: و بياض

٢١- ب: فالقديم ٢٢- ب: و رسم قديم و دار قديمة

والمحدث، هو الكائن بعد ان لم يكن، و ان شئت قلت: هو المتجدد الوجود، وهو ينقسم الى قسمين<sup>٢٣</sup>: جواهر و اعراض .

فحد<sup>٢٤</sup> الجواهر ماله خير في الوجود، و ان شئت قلت : هو ما يمنع بوجوده من وجود مثله بحيث هو . و ان شئت قلت: هو الجزء الذي لا يتجزى<sup>٢٥</sup> و ان شئت قلت : ماله قدر من المساحة لا يكون اقل منه .

و الجواهر كلها متماثلة لا مختلف فيها ولا متضاد، وليست تدخل تحت مقدور<sup>٢٦</sup> القدر ، و هي مدركة بحاسة البصر من غير مماسة لها، و بمحل الحياة اذا جاورتها<sup>٢٧</sup> و البقاء جاز علىها .

و الجواهر اذا تألفت مع مثله، سمى مؤلفاً، فان تألف مع امثاله<sup>٢٨</sup> في سمت واحد، سمى خطا. و ربما كان قائما ، فيسمى منتصبا، و ربما كان منبسطا فيسمى طويلا، او عريضا. فان تألف خطان متلاصقان، سمى<sup>٢٩</sup> سطحاً، لانه صار له طول و عرض فان تألف مثل ذلك عمقا فيسمى<sup>٣٠</sup> جسماً لانه صار له طول و عرض و عمق . و حد الجسم هو الطويل العريض العميق بدلالة قولهم : هذا اجسم<sup>٣١</sup>، و هذا جسيم، اذا زاد في الصفات التي ذكرناها على غيره .

٢٣- ب: ينقسم قسمين

٢٤- ب: و حد

٢٥- ب: هو ماله قدر من المساحة لا يكون اقل منه و ان شئت قلت هو الجزء

الذي لا يتجزى .

٢٦- ب : وليس تدخل في مقدور

٢٧- ب: جاورها

٢٨- ب: مع مثله

٢٩- ب: يسمى

٣٠- ب: يسمى

٣١- ب: اجسم من هذا

العرض ماعرض<sup>٣٣</sup> فى الوجود ولم يكن له لبث كلبث الاجسام، ولا يجوز ان يقال: حدالعرض مااحتاج فى وجوده الى غيره، لان ذلك ينتقض بارادةالقديم وكرهته عند من قال بها .

واذا قلنا<sup>٣٣</sup> تحرزاً من ذلك، انه مااحتاج فى قبيله الى المحل، انتقض بالفناء، عند من قال به ، لانه ينفى المحال، وهو عرض، فالاسلم ما قلناه<sup>٣٤</sup> .

واذاقديسناحقيقةالجوهر والعرض، فالعالم عبارة فى عرف المتكلمين عن السماء والارض، وما بينهما من هذين النوعين .

فاما فى اللغة فهو عبارة عن العقلاء دون ما ليس بعاقل . الاترى انهم يقولون : جائئى عالم من الناس، ولا يقولون : جائئى عالم من البقر . فعلم بذلك صحة ماقلناه .

### ٢- فصل فى ذكر اقسام الاعراض<sup>٣٥</sup>

العرض على ضربين : ضرب لا يحتاج فى وجوده الى محل<sup>٣٦</sup>، وضرب لا بدله من محل<sup>٣٧</sup> .

فالاول : هو الفناء عند من اثبتته ، وحده ماينتفى بوجوده الجواهر . وهو كله مماثل<sup>٣٨</sup> لامختلف فيه، ولا متضاد، ولا يقدر عليه غير الله

٣٢- ب: فاماالعرض فهو مايعرض ٣٣- ب: وان قلنا

٣٤- ب: ماقلنا ٣٥- ب: اقسامالعرض

٣٦- ب: الىالمحل

٣٧- ب: والآخر يحتاج فى وجوده الىالمحل ٣٨- ب: مماثلة

[عزوجل] ٣٩ ولا يصح عليه البقاء، ولا يصح منّا ادراكه وفى كونه مدركا لله تعالى خلاف. ارادة القديم تعالى، وكرهته عند من اثبتهما ٤٠ وسنذكر احكامهما .

وما يحتاج فى وجوده الى محل ٤١، على ضربين : احدهما يحتاج فى وجوده الى محلين، والآخر يحتاج الى محل واحد .

فالأول : هو التأليف، فانه لا يوجد الا فى محلين . وحده ماصار به الجوهران متآلفين. وهو كله متمائل، ولا مختلف فيه ٤٢، ولا متضاد، ويدخل تحت مقدور القدر ولا يصح منافعه الا متولدآ، ولا سبب له الا الكون الذى يسمّى مجاورة، وهو غير مدرك . ومتى تألفت الجواهر على وجه لا تضريس فيها، سمي مافيهما من التأليف لينا، وان كان ٤٣ فيها تضريس، سمي خشونة . وفى جواز البقاء على التأليف خلاف .

وما يحتاج الى محل واحد، على ضربين :

احدهما : لا يخلو منه الجوهر ٤٤، والآخر يصح خلوه منه ٤٥.

فالأول : هو الكون. فانه لا يصح خلو الجوهر مع وجوده ٤٦ من الكون على حال ٤٧ .

- |                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| ٣٩ - مخصوص ب               | ٤٠ - الف: اثبتها              |
| ٤١ - ب: الى المحل          | ٤٢ - ب: لامختلف فيه           |
| ٤٣ - ب: واذا كان           | ٤٤ - ب: الجواهر               |
| ٤٥ - ب: منها               | ٤٦ - ب: خلو الجواهر مع وجودها |
| ٤٧ - ب-خ: وتحيزه يقتضى ذلك |                               |

والكون على ضربين : متماثل و متضاد، وليس فيه مختلف، ليس  
بمتضاد .

فالمتماثل ما اختص بجهة واحدة والمتضاد ما اختص بجهتين والجهة  
عبارة عن اليمين، او اليسار او فوق، او اسفل، او خلف، او قدام، و يعبر  
عنها بالمحاذاة . ومعناها انا اذا فرضنا آجيرة على اربع زواياها اربع  
نملات، ثم توهمنا عدم الآجرة و بقاء النمل، لكانت النمل بحيث لو اعاد الله  
الآجرة، لكانت النمل على اربع زواياها. فهذا معنا قولنا: محاذاة " اوجهة".

واعلم . ان الكون يقع على وجوه، فيختلف عليه الاسم . فاذا وجد  
ابتداءً في اول حال وجود الجوهر، تسمى كوناً لاغير فاذا وجد عقيب غيره،  
فهو على ضربين : احدهما يوجد عقيب مثله، فيسمى<sup>٤٨</sup> سكوناً . والآخر  
يوجد عقيب ضده، فيسمى حركة، و يسمى ثقلة و زوالاً ايضاً . والكون  
المبتدأ اذا بقي، وكذلك الحركة اذا بقيت، سميًا سكونين عند من قال :  
بقاء الاكوان . و متى وجد الجوهر منفرداً ، سمي مافيه كوناً لاغير، فان  
وجد معه جوهر آخر، فان كان متلاصقاً له، سمي مافيهما من الكونين  
مجاورة. وان لم يكن الجوهران متلاصقين، وكان بينهما بُعد " [سمى]<sup>٤٩</sup>  
مافيهما مفارقة .

و اما الاجتماع، فمن الناس من قال : هو عبارة عن المجاورة . و  
منهم من قال، هو عبارة عن التأليف والاكوان على اختلافها و تماثلها في

مقدورها<sup>٥٠</sup> . و يصح منا فعلها مباشراً و متولداً، وفي جواز البقاء عليها وكونها مدركة، خلاف. ولنا فيه نظر والكون اذا كان مجاورة ولدتا التآليف وقد بيننا حقيقته . و ان<sup>٥١</sup> تألفت الجواهر في خطأ واحد ، سمى ما فيها من التآليف طولاً او عرضاً بحسب ما يضاف اليه .

واما ما يجوز خلط الجواهر<sup>٥٢</sup> منه مما يحتاج الى المحل، فعلى ضربين: احدهما يحتاج في وجوده الى المحل لاغير، والآخر يحتاج الى بنية زائدة على وجود المحل .

فالأول: مثل الالوان والطعوم والاراييح والحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة والاعتماد والصوت و جنس الآلام عن من اجاز وجودها<sup>٥٣</sup> في الجماد .

واما<sup>٥٤</sup> الالوان فعلى ضربين : متماثل و متضاد، و ليس فيها مختلف ليس بمتضاد .

فالمتماثل، مثل السواد والبياض<sup>٥٥</sup>، فان كل جنس منهما متماثل، وهو ضد للجنس الآخر . و ليس شيء منها في مقدورنا . وفي جواز البقاء عليها خلاف . وهي مدركة بحاسة البصر في محلها .

واما الطعوم والأراييح ، فمثل الألوان في انها مختلفة و متماثلة و مختلفها كلها<sup>٥٦</sup> متضاد، و ليس شيء منها في مقدورنا. وفي بقائهما خلاف.

٥٠ . ب : في مقدورنا ٥١ . ب : فان ٥٢ - الجواهر

٥٣ . ب : و جنس الالم عند من اجاز وجوده

٥٤ . ب : فاما ٥٥ . ب : او البياض

٥٦ . ب : في انسه مختلف و متماثل و مختلفه كله

وهما مدر كان: اما الطعم فبحاسة الذوق، واما الرائحة فبحاسة الشم<sup>٥٧</sup> ومن شرط ادراكها مماسة محلها للحاسة<sup>٥٨</sup>.

واما الحرارة فكلتها متماثلة، وليس فيها مختلف ولا متضاد. وكذلك البرودة. وكل واحد منهما يضاد صاحبه. وهما يدركان<sup>٥٩</sup> بسجل الحياة في محلها بشرط المماساة. وفي جواز بقائهما خلاف.

واما الرطوبة، فكلتها متماثل<sup>٦٠</sup>، وكذلك اليبوسة، وليس فيها<sup>٦١</sup> مختلف ولا متضاد، وكل جنس منهما يضاد صاحبه. وليس شيء من هذه الاجناس في مقدورنا وفي بقائهما خلاف، وفي كونهما مدركين ايضاً خلاف.

واما الاعتماد<sup>٦٢</sup> فعلى ضربين: متماثل ومختلف:

فالتماثل ما يختص بجهة واحدة، والمختلف ما يختص بجهتين. وليس فيه متضاد. وعدد اجناسه ستة بعدد الجهات. ويصح على ما يختص بجهة السثفل البقاء اذا صادف حدوثه حدوث الرطوبة عند من قال ببقائه، وعلى ما يختص بجهة العلو اذا صادف حدوثه حدوث اليبوسة والاجناس الأخر لا يصح عليه البقاء بلا خلاف. وهي اجمع<sup>٦٣</sup> في مقدورنا، ويصح منها فعلها مباشراً ومتولداً.

٥٧- ب: اما الطعم بحاسة الذوق والارايح بحاسة الشم

٥٨- ب: ومن شرط ادراكهما مماسة محلها للحاسة

٥٩- ب: وهما مدر كان

٦٠- ب: فكلتها متماثلة

٦١- ب: وليس فيهما مختلف

٦٢- ب: فاما الإعتما

٦٣- الف: وهما اجتمع!



والاعتماد يولد على وجهين : احدهما في جهته والآخر في غير جهته<sup>٦٤</sup>، فما يولد<sup>٦٥</sup> في جهته، على ضربين : احدهما يولد بشرط والآخر يولد بغير شرط<sup>٦٦</sup> .

والذي يولده بشرط الصوت، فانه لا يولده الا بشرط<sup>٦٧</sup> المصاكة . و مما يولده<sup>٦٨</sup> من غير شرط فالكون واعتماد آخر، الا انه لا يولدهما الا بعد ان يكون محلا<sup>٦٩</sup> في حكم المدافع لما يلاقه . فمتى<sup>٧٠</sup> خرج من ان يكون في حكم المدافع، اما بالتسكين حالا بعد حال، او التعليق له ان يكون<sup>٧١</sup> في ذلك المحل اعتماد آخر في خلاف جهته يكافئه، فانه لا يولد على حال ومتى لم يحصل في المحل احد ما ذكرناه ، ولد .

وما يولد<sup>٧٢</sup> في خلاف جهته، فلا يولده الا بشرط المصاكة و هو الاعتماد والكون والصوت . لانه لا يولد هذه الاجناس في خلاف جهته الا بشرط المصاكة . ومتى ولد الاعتماد اعتمادا آخر، فلا بد من ان يولد<sup>٧٣</sup> معه الكون ايضا . وكذلك لا يولد الكون الا و يولد معه الاعتماد . والاعتماد يولد الحركة في محله و غير محله . ولا يولد السكون في محله،

٦٤- ب: احدهما يولد في جهته والآخر في خلاف جهته

٦٥- ب: وما يولد

٦٦- ب: احدهما يولده بشرط والآخر يولده من غير شرط

٦٧- ب: لا يولد الا بشرط

٦٨- ب: وما يولده

٦٩- ب: ان يكون محله

٧٠- ب: متى

٧١- ب: ان يكون

٧٢- ب: وما يولده

٧٣- ب: ان يولد

وانما يولده في غير محله. ولا يولده الا ان يكون ممنوعاً من توليد الحركة في غير محله. والاعتماد غير مدرك<sup>٧٤</sup> بشيء من الحواس على خلاف فيه والاعتماد اللازم سفلاً يسمى ثقلاً<sup>٧٥</sup>، وما يختص بجهة العلو يسمى خفة. ويعبر عما لا اعتماد فيه<sup>٧٦</sup> اصلاً بأنه خفيف. وفي الناس من قال: ان الثقل<sup>٧٧</sup> يرجع الى تزايد الجواهر، وان الخفة يرجع<sup>٧٨</sup> الى تناقصها.

واما الصوت فعلى ضربين: متماثل ومختلف، ومختلفه هل هو متضاد ام لا، فيه خلاف. وفيه نظر. وهو في مقدورنا، ولا يمكننا ان نفعله الا متولداً.

والكلام هو ما انتظم<sup>٧٩</sup> من حرفين فصاعداً من الحروف المعقولة اذا وقع ممن يصح منه، او من قبيله الافادة.

والمتكلم هو من وقع منه ماسميناه<sup>٨٠</sup> كلاماً بحسب دواعيه واحواله<sup>٨١</sup> وانما ذكرناه<sup>٨٢</sup> ههنا، لان الحروف هي الاصوات المقطعة.

والحروف على ضربين: متماثل ومختلف<sup>٨٣</sup>. وفي تضاد مختلفها<sup>٨٤</sup> نظر كما قلناه في الصوت.

٧٤- ب: والإعتمادات غير مدركة ٧٥- الف: نقلاً!

٧٦- الف: عما الإيعتماد فيه! ٧٧- الف: النقل!

٧٨- الف: والخفيفة ترجع ٧٩- ب: ما هو انتظم

٨٠- ب: هو ماسميناه

٨١- ب: بحسب قصده ودواعيه واحواله

٨٢- ب: وانما ذكرناه ٨٣- الف: والحروف متماثل ومختلف

٨٤- ب: مختلفه

ولا يجوز على الصوت البقاء بلا خلاف . وهو مدرك بحاسة السمع في محله من غير شرط مماسة محله للحاسة . واما الضرب الآخر من الاعراض التي تحتاج الى امر زايد على المحل . ولا بدله من بنية مخصوصة حتى يصح وجوده فيها، فهو<sup>٨٥</sup> على ضربين : احدهما انه لا بد ان يوجد في كل جزء من تلك البنية اجزاء مثله حتى يصح وجوده في بعض ، والآخر لا يجب ذلك فيه<sup>٨٦</sup> بل لا يمنع اذا كانت البنية حاصلة ان يوجد في بعض البنية دون بعض، فالاول هو الحياة، فاتها لا تصح ان توجد فيما هو بنية الحياة الا بان توجد<sup>٨٧</sup> في كل جزء من تلك البنية حياة . ولا يجوز ان توجد في بعض البنية دون بعض<sup>٨٨</sup>.

والحياة<sup>٨٩</sup> جنس واحد متماثل كله ليس فيه مختلف ولا متضاد، ولا يدخل تحت مقدور القدر وهي غير مدركة اصلا .

والقسم الآخر هو ما لا يصح وجوده الا في بنية الحياة، اذا كانت الحياة موجودة فيها وكل<sup>٩٠</sup> ما يختص الحي من المعاني، فهو<sup>٩١</sup> على ضربين : ضرب يكفي في وجوده<sup>٩٢</sup> محل الحياة من غير زيادة عليه، وهو الالم عند من قال: ان جنسه لا يصح وجوده في الجماد . فان عنده يكفي في صحة وجوده محل الحياة وهو كله متماثل، ليس فيه مختلف، ولا متضاده وهو في مقدورنا، غير انه لا يمكننا فعله الا متولداً، وسببه تفرقة الاجزاء التي فيها حياة،

٨٦- الف: ذلك

٨٥- ب: وهو

٨٨- ب: دون البعض

٨٧- ب: بان يوجد

٩٠- ب: وهو كل

٨٩- الف: الحياة

٩٢- ب: في صحته وجوده

٩١- ب: وهو

و ابطال الصحة منها و انه<sup>٩٣</sup> يولد عند ذلك الالم . و القديم تعالى يصح ان يفعله مبتدأ و متولداً، و نفس ما يقع الماء، يصح ان يقع لذة بان يصادف شهوة له و متى صادف نفاراً كان الماء . ولا يصح على الالم البقاء بلاخلاف، وهو مدرك بمحل الحياة في محلها،

و القدرة<sup>٩٤</sup> فيها خلاف : فان في الناس من يقول : وجودها يحتاج الى امر زايد على بنية الحياة من الصلابة، وغير ذلك، ولا يصح وجودها في مجرد بنية الحياة، و منهم من قال : ان ذلك انما يحتاج اليه لتزايدها، لوجود شيء منها. وفي ذلك نظر و القدر كلها مختلفة ليس<sup>٩٥</sup> فيها تماثل ولا متضاد ولا يدخل تحت مقدور القدر، ولا يجوز عليها الاشتراك<sup>٩٦</sup> وفي بقائها خلاف. والضرب الآخر : يحتاج الى بنية زائدة على بنية الحياة، مثل بنية القلب، وهو جميع افعال القلوب من الاعتقادات و الظنون و الارادات و الكراهات<sup>٩٧</sup> و النظر و الشهوة و النفار و التمني لو كان معنى .

فاما الاعتقادات ففيها تماثل و مختلف و متضاد :

فالمتماثل ما تعلق بمتعلق<sup>٩٨</sup> واحد على وجه واحد في وقت واحد على طريقة واحدة، فهي تغير شيء من هذه الاوصاف الاربعة، مثل ان يتغير المعتقدان، او يتغير<sup>٩٩</sup> وجوههما، او يختلف وقتهما، و كان احدهما على طريق الجملة، و الآخر على طريق التفصيل، كان الاعتقادان مختلفين .

٩٤- ب: والقدر

٩٦- ب: الإدراك

٩٨- بمعقد ، وفي الهامش بمتعلق

٩٣- ب: فانه

٩٥- ب: وليس

٩٧- الف: و الكرامات !

٩٩- ب: او تغاير

وأما<sup>١٠٠</sup> المتضاد فهو ما جمع الشروط الأربعة، وكان بالعكس من متعلق صاحبه، فإنه يكون ضدًا له . وقد يقع الاعتقاد على وجه فيكون علمًا، وهو إذا كان معتقده على ما تناوله الاعتقاد مع سكون النفس . ولاجل ذلك يحدّد العلم بأنه ما اقتضى<sup>١٠١</sup> سكون النفس . و نعى<sup>١٠٢</sup> بسكون النفس : أنه<sup>١٠٣</sup> متى شكك فيما<sup>١٠٤</sup> يعتقده لا يشكّ، ويمكنه دفع ما يورد عليه من الشبهة . والمعرفة هو العلم عينًا<sup>١٠٥</sup> ومتى خلا الاعتقاد من سكون النفس، وإن كان معتقده على ما تناوله، فإنه لا يكون علمًا، بل ربّما يكون تقليدًا أو تنحيًا .

وأما الجهل، فهو الاعتقاد الذي لا يكون معتقده على ما تناوله<sup>١٠٦</sup> . وفي جواز البقاء على جنس الاعتقاد خلاف والصحيح أنه لا يجوز عليه البقاء . وجميع أنواع الاعتقاد في مقدورنا، ويصح منّا أن نفعله متولدًا ومباشرًا . إلاّ أنّ ما نفعله متولدًا لا يكون إلا علمًا . ولا سبب له إلا النظر . ومن شرطه أن يكون الناظر عالما بالدليل على الوجه الذي يدلّ، حتى يولد نظره العلم . فمتى لم يكن كذلك كان نظره لا يولد العلم . والنظر لا يولد الجهل أصلاً ولا اعتقاداً ليس بجهل ولا علم، سواء كان النظر في دليل أو شبهة . وإنّما يفعله الواحد منّا ذلك مبتدأً ومتى تعلّق الاعتقاد

١٠١ - الف: بأنّه اقتضى

١٠٣ - ب: هو أنه

١٠٥ - ب: والمعرفة عيناً

١٠٠ - ب: فاما

١٠٢ - ب: ويعنى

١٠٤ - الف: شكك !

١٠٦ - ب: ما يتناوله

بوصول ضرر اليه، او فوت منفعة عنه، سمى غمًا ومتى<sup>١٠٧</sup> تعلق بوصول منفعة اليه، او دفع ضرر عنه، سمى سرورًا.

وامّا الظن فهو ما قوى عند الظان كونه المظنون على ما ظنه مع تجويزه ان يكون على خلافه. وليس من قبيل الاعتقادات<sup>١٠٨</sup>. والظن فيه مماثل<sup>١٠٩</sup> ومختلف ومتضاد.

فالمماثل منه ما تعلق بمظنون واحد على وجه واحد في وقت واحد وطريقة واحدة. فمتى اختل شيء من هذه الاوصاف، كان مختلفا. ومتى كان بالعكس من متعلق صاحبه مع الشرايط التي ذكرناها، كانا متضادين<sup>١١٠</sup> وقد يضاد الظن العلم والاعتقاد بالشرائط الذي قدمنا ذكرها، كما يضاد ظنا آخر. ولا يصح على الظن البقاء. والظن على اختلافه وتماثله وتضاده في مقدورنا.

ولا يصح ان نفعه الا مبتدأ، لانه لا سبب له يولده، الا انه لا يكون له حكم، الا اذا كان حاصلًا عند امارة.

واما النظر فهو الفكر والاعتبار، وهو على ضربين: مماثل ومختلف وليس فيه متضاد<sup>١١١</sup>.

فامّا المماثل فهو ما تعلق<sup>١١٢</sup> بشيء واحد على وجه واحد، في وقت

١٠٧- ب: واذا

١٠٨- ب: على الصحيح من المذهب وفي الناس من قال انه من قبيل الإعتقادات.

١١٠- ب: كان متضادًا

١٠٩- ب: والظن مماثل

١١٢- ب: فالمماثل ما تعلق

١١١- ب: تضاد

واحد، وطريقة واحدة. ومتى اختل شيء من هذه الشرايط<sup>١١٣</sup>، كان مختلفاً . وهو في مقدورنا، ولا يصح عليه البقاء بلاخلاف .

وامّا الارادات فعلى ضربين : متماثل و مختلف، وليس فيها متضاد. فالمتماثل ماتعلق بمراد واحد على وجه واحد، في وقت واحد، و طريقة واحدة . ومتى اختل شيء من هذه الاوصاف، كان مختلفاً .

والارادة تضاد الكراهة [بهذه الشروط الاربعة اذا كانت متعلقة بالعكس من متعلق الارادة]<sup>١١٤</sup> . و تعلق الارادة لا يكون الا بالحدوث، و [كذلك<sup>١١٥</sup>] تعلق الكراهة لا يكون الا بالحدوث والكراهة مثل الارادة في ان فيها مختلفاً و متماثلاً . وليس في نوعها متضاداً ، بل هي تضاد الارادة على الشرايط التي ذكرناها .

والارادة والكراهة جميعاً في مقدورنا، و نفعلهما مبتدأ، لانه لا سبب لهما يولدهما . ولا يصح عليهما البقاء بلاخلاف . والارادة والمشية عبارتان عن امر واحد، وتقع الارادة على وجوه، فيختلف عليها الاسم، وكذلك الكراهة . والارادة امّا ان يتعلق بفعل غير المرید [او تتعلق بفعل المرید]<sup>١١٦</sup> : فان تعلقت بفعل غير المرید ، فانتها تسمى ارادة لاغير و توصف ايضاً بانها رضى غير انها لا توصف بذلك الا اذا وقع مرادها . ولا تتوسط بينهما وبين الفعل كراهة . لان من اراد من غيره شيئاً ثم كرهه، و وجد الفعل ، فان الارادة المتقدمة لا توصف بانها رضى . ومتى تعلقت

١١٤ - مخصوص ب

١١٣ - ب: هذه الاوصاف

١١٦ - مخصوص ب

١١٥ - مخصوص ب

بمنافع تصل الى الغير، سميت محبةً . واذا تعلق بمضارٍ تلحق الغير، سميت<sup>١١٧</sup> بغضا و كذلك تسمى الكراهة لوصول المنافع الى الغير، بانها<sup>١١٨</sup> بغض، و تسمى كراهة وصول مضرة اليه بانها محبة . ومتى تعلقت بعقاب تصل الى الغير و لعنة سميت غضبا . وليس الغضب تغير حال للغضبان بل هو ماقلناه . ومتى كانت الارادة متعلقة بفعل المرید، فان تقدمت عليه ان كان مبتدأ او على سببه<sup>١١٩</sup> ان كان مسبباً، وكانت الارادة من فعله، سميت عزمًا و توطئياً للنفس .

وان كانت الارادة مصاحبة للفعل، سميت قصداً و اختياراً و ايثاراً ولا يسمى بذلك الا اذا كانت من فعل المرید . وقد تسمى قصداً وان تقدمت الفعل . و شروط كونها قصداً، شروط<sup>١٢٠</sup> كونها ايثاراً، و اختياراً، وهي زوال الاجاء و حصول التحية .

ومتى كانت الارادة في القلب و مفعولة به و صفت<sup>١٢١</sup> بانها نية و انطواء و ضمير .

واما الكراهة فتسمى ايضاً سخطاً اذا تعلقت بفعل القبيح من المكلف غير انها لا يوصف بذلك الا اذا وقع ماكرهه .

واما الشهوة و النفار ، فكل واحد منهما فيه متماثل ومختلف ، ولا متضاد فيهما .

فالمتماثل منه ما تعلق بشيء واحد، والمختلف ما تعلق بشيئين . و كل واحد من الشهوة و النفار يضاد صاحبه اذا كان متعلقهما واحداً .

١١٨ - الف: فانها

١١٧ - ب: فسمى

١١٩ - ب: او بسببه ١٢٠ - ب: وشروط ١٢١ - ب: وصف



و تعلق كل واحد منهما بالعكس من تعلق صاحبه . ولا يتعلقان الا بالمدركات . ولا يجوز عليهما البقاء ، وليس في مقدور العباد .

واما ١٢٢ التمتنى فالصحيح فيه انه من جنس الكلام ، وقد بينا ان الكلام جنسه الصوت ، و انه يقع على المتماثل والمختلف وليس فيه متضاد . ولو كان معنى في القلب لكان ايضاً متماثلاً ومختلفاً ، ولا متضاد فيه .

وحقيقة التمتنى هو قول القائل لما كان «ليت له لم يكن» او لما لم يكن «ليت انه كان» . و جميع افعال القلوب لاخلاف بين اهل العدل في انها غير مدركة بشيء من الحواس اصلاً . وشك المرتضى ١٢٣ في جواز رؤيتها . فهذه الاجناس التي ذكرناها من الاعراض لاخلاف فيها ، الا التاليف والفناء فان فيهما خلافاً . وهيهنا امور آخر فيها خلاف ، وهي على ضربين :

احدهما يختصّ المحل ، والثاني يختصّ الحي .

فما يختصّ المحل اشياء :

منها : الحدوث ، فان في الناس من قال : انه معنى يكون به الجوهر

محدثاً .

و منه البقاء . وفيه خلاف بين البغداديين والبصريين .

ومنها الخشونة واللين . وان في الناس من قال انها معنيان .

والبصريون ذهبوا الى انها كيفية في التاليف على ما بيناه فيما مضى .

و منها الكلام ، و من الناس من ذهب الى انه جنس مخالف للصوت .

١٢٢ - ب: فاما

١٢٣ - ب: وتوقف السيد المرتضى علم الهدى ذوالمجددين قدس الله روحه . خ ل

ثم اختلفوا .

فمنهم من قال انه يحتاج الى بنية مخصوصة والى وجود صوت في محله ، وجوز عليه البقاء ، و ان يوجد في محال كثيرة .

و منهم من قال : لا يصح وجوده الا في الحي وهو يوجب حالا له . والصحيح ما قدمناه .

ومنها الدهنية والدسنيّة والزنيقيّة<sup>١٢٥</sup> والصلابة ، فان في الناس من قال : هي معان ، ومنهم من قال : هذه كيفيات في الرطوبات واليوسات وما يختص البنية، فنحو الموت، فان فيه خلافاً . وما يختص الحي نحو العجز والادراك والسرور والغمّ والمحبّة والرضا والغضب والبغض والعزم و توطين النفس، فان في الناس من قال : انها معان زائدة على ما قدمناه .

و جميع ما قدمناه من المعاني المتفق عليها على ضربين : احدهما يوجب حالا عند من قال بالأحوال، والآخر لا يوجب حالا . فما يوجب حالا على ضربين : احدهما يوجب حالا للمحل ، والآخر يوجب حالا للجملة ، فما لا يوجب حالا في المحل<sup>١٢٦</sup> فكل ما لا يختص الحي الا الكون ، فانه يوجب<sup>١٢٧</sup> حالا للمحل . وما عداه لا يوجب حالا . وهو على ضربين : احدهما يوجب حكماً لمحلّه ، والآخر لا يوجب ذلك . فالاول هو التأليف ، اذا كان التزاقي ، والاعتمادات . وما لا يوجب حكماً ما عدا ما ذكرناه، وهو<sup>١٢٨</sup> الطعوم والأرايح والحرارة والبرودة

١٢٥- ب: والدسنيّة والذنيقيّة . ١٢٦- ب: للمحل .

١٢٧- ب: فانه ذلك حالا . كذا . ١٢٨- ب: وهي .

والالوان والاصوات والآلام . ١٢٩ وكل ما يختص الحيّ ، فانه يوجب حالاً  
١٣٠ عند من قال بالاحوال .

والاعراض على ضربين : احدهما له تعلق بالغير ، والآخر لا تعلق له .  
فالاول كل ما يختص الجملة ، فان له تعلقاً ، الا الحياة فانه لا تعلق لها ،  
والآخر ما لا يختص الحيّ فانه لا تعلق له .

وما له تعلق على ضربين : احدهما في قبيله ما لا متعلق له على خلاف  
فيه ، وهو الاعتقادات والظنون والارادات والكراهات والنظر . فان الاعتقاد  
متى تعلق بوجود البقاء او نفى ثاب القديم ، فان على مذهب بعضهم لا متعلق  
له ١٣١ وقال المرتضى [رحمه الله] ١٣٢ : انّ له متعلقاً . وهو هذا النفى او  
الاثبات ١٣٣ وانما لا يوصف بانّه موجود او معدوم . والقول فيما عدا الاعتقاد  
مثل القول فيه . والآخر لا بدّ له من متعلق ، وهو القدرة والعجز . لو كان  
معنى ، والشهوة والنفار .

وهذه المتعلقات باغيارها على ضربين : احدهما يتعلق بعين ١٣٤ واحدة  
تفصيلاً من غير تجاوز له ، والآخر يتعلق بما لا يتناهى .

فالاول مثل الاعتقاد والظنّ والارادة والكراهة والنظر ، والآخر  
الشهوة [والنفار والقدرة والعجز لو كان معنى وينقسم] ١٣٥ قسمين آخرين :

- |                        |                   |
|------------------------|-------------------|
| ١٢٩ - ب: والغناء - خ . | ١٣٠ - ب: حاله .   |
| ١٣١ - ب: لا تعلق له .  | ١٣٢ - مخصوص ب .   |
| ١٣٣ - ب: والاثبات .    | ١٣٤ - الف: بغير ! |
| ١٣٥ - مخصوص ب .        |                   |

احدهما يتعلق بمتعلقه على الجملة والتفصيل [والآخر لا يتعلق الاعلى طريق التفصيل] ١٣٦ فالاول هو الاعتقادات والارادات والكراهات ١٣٧ والنظر والظن، والثاني القدرة والعجز والشهوة والنفار .

#### ٤- فصل في ذكر حقيقة الصفات واقسامها وبيان احكامها

الصفة هي قول الواصف، وهي والوصف ١٣٨ بمعنى، وهما مصدران، يقولون ١٣٩: وصفت الشيء اصفه ووصفاً وصفة ١٤٠ في وزن زنه و وزن، وعدة ووعد، هذا في اصل اللغة . واما ١٤١ في عرف المتكلمين، فانهم قد يعبرون بالصفة عن الامر الذي يكون عليه الموصوف، وربما سمو ذلك حالاً وربما امتنعوا منه ١٤٢ على خلاف بينهم .

والصفات على ضربين: واجبة وجائزة ١٤٣ .

فالواجبة على ضربين: احدهما يجب بالاشراط ١٤٤ على الاطلاق، والثاني يجب بشرط . فما يجب بالاطلاق، فهي صفات النفس، مثل كون الجوهر جوهرًا، والسواد سواداً [والبياض بياضاً] ١٤٥ وغير ذلك من الاجناس وهذه الصفات تحصل في حال العدم و حال الوجود عند من قال بالمعدوم، ومن لم يقل بالمعدوم، فانها عنده تلزم مع الوجود .

١٣٦- مخصوص ب

١٣٨- الف: وهي الوصف .

١٣٩- الف: يقول !

١٤٠- ب: اصفه صفة و وصفاً .

١٤١- ب: فاما .

١٤٢- ب: وربما امتنعوا عنه .

١٤٣- ب: جائزة و واجبة .

١٤٤- الف: على شرط !

١٤٥- مخصوص ب .

وما يجب بشرط، على ضربين : احدهما بشرط وجود الموصوف ،  
 [لاغير] ١٤٦ والثاني يجب عند حصول شرط ١٤٧ منفصل عنه . فالاول مثل  
 كون الجوهر متحيزاً، والسواد قابضاً للبصر، والبياض ناشراً له ، و تعلق  
 مايتعلق بالغير . و تسمى هذه الصفات مقتضى صفة النفس عند من قال  
 بالمعدوم . و من لم يقل بذلك يسميها صفة النفس . ولا بد من حصول هذه  
 الصفات مع وجوده ١٤٨ .

وما يجب عند وجود شرط منفصل وكون المدرك مدركاً ، فاته  
 لا يحصل الا عند وجود المدرك و تسمى هذه الصفة لا للنفس ولا للمعنى  
 عند من اسندها الى كونه حياً، ومن اسندها الى معنى جعلها من صفات  
 العلل .

واما الجائزة فعلى ضربين : احدهما يتعلق بالفاعل، والآخر يتعلق  
 بالمعنى .

فما يتعلق بالفاعل على ضربين : احدهما يتعلق بكونه ١٤٩ قادراً ،  
 وهو الحدوث لاغير، والآخر يتعلق ١٥٠ بصفات له آخر ، مثل كونه عالماً  
 ومريداً و كارهاً ، و ذلك مثل كون الفعل [محكما] ١٥١ و كونه واقعاً على  
 وجه دون وجه، و كون الكلام خبراً، او امراً، او نهياً ١٥٢ .

١٤٧- ب: عند حصوله بشرط .

١٤٩- الف: بكونها !

١٥١- مخصوص ب .

١٤٦- مخصوص ب .

١٤٨- الف: مع الوجود .

١٥٠- الف: ولا يتعلق !

١٥٢- ب: خبراً و امراً و نهياً .

وما يتعلق بالمعنى فقسم واحد، وهو كل صفة يتجدد على الذات في حال بقائها<sup>١٥٣</sup> مع جواز ان لا يتجدد احوالها<sup>١٥٤</sup> على ما كانت عليه، فانتها لا يكون الا معنوية .

والصفات على ضربين :

احدهما يرجع الى الآحاد كما يرجع الى الجمل، والثاني لا يرجع الا الى الجمل. فمما يرجع الى الآحاد مثل صفات النفس : ككون الجوهر جوهرأ ، والسواد سوادأ ، فانه يستحق هذه الصفات الآحاد كما تستحقها الجمل<sup>١٥٥</sup>، ومثل الوجود، فانه يوصف به كل جزء كما يوصف به الجمل وما شبه ذلك . و اما ما يرجع الى الجمل فعلى ضربين : احدهما يرجع الى الجملة لشيء يرجع الى المواضع، والآخر يرجع اليها ، لان رجوعها الى الآحاد مستحيل. فالاول مثل كون الكلام خيراً او امراً او نهياً<sup>١٥٦</sup>، فان هذه الصفات ترجع الى الجمل لشيء يرجع الى المواضع لا انه يستحيل ذلك فيه .

والثاني ما لا يوصف به الا الحيّ ، وذلك نحو قولنا : حيّ و قادر وعالم ومعتق. ومريد و كاره و مدرك و سميع و بصير و غنيّ و ناظر و ظان و مشهيّ و نافر . و كل صفة من الصفات، فلا بد لها من حكم ذاتية كانت او معنوية :

فحكم صفة النفس ان يماثل بها الموصوف ما يماثلها، ويخالف ما يخالفه

<sup>١٥٧</sup> و يضاد ما يضاده :

- |                                |                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| ١٥٤- ب: و احوالها !            | ١٥٣- الف: بقائه !                 |
| ١٥٦- ب: خيراً و امراً و نهياً. | ١٥٥- الف: يستحق .                 |
|                                | ١٥٧- الف: مماثلة و يخالف مخالفة ! |

فالمثلان ١٥٨ ماسدٌ احدهما مسدٌ صاحبه، وقام مقامه فما يرجع الى ذاتهما . والمختلفان مالايسدٌ احدهما مسدٌ صاحبه، ولا يقوم مقامه فيما يرجع الى ذاتهما . والضدّان: ما كان كل واحد منهما بالعكس من صفة صاحبه فيما يرجع الى ذاتهما .

والتضاد على ثلاثة اضرب : تضاد على الوجود ، و تضاد على المحل، وتضاد على الجملة : فالتضاد على الوجود هو تضاد الفناء والجواهر، والتضاد على المحل هو تضاد الحركة والسكون والسواد والبياض وما شاكل ذلك. والتضاد على الجملة مثل تضاد القدرة والعجز عند من اثبتته معنى ، و تضاد العلم والجهل، والارادة والكراهة والشهوة والنفار .

و حكم مقتضى صفة النفس اما التحييز ١٥٩ فحكمه صحّة التنقل ١٦٠ في الجهات، و احتمال الاعراض ١٦١. و حكم ماله تعلق هو التعلق المخصوص الذي يحصل للاعتقاد ١٦٢ ، او الظنّ ، او الارادة والكراهة . و حكم الوجود هو ظهور مقتضى صفة النفس معه، وان شئت قلت: انه ما يصحّ التأثير به او فيه على وجه .

و حكم الحيّ ان لا يستحيل ان يكون عالماً قادراً .  
و حكم القادر صحّة الفعل منه على بعض الوجوه .  
و حكم العالم، صحّة احكام ما وصف بالقدرة عليه اما تحقيقاً او تقديرأ .

١٥٩ - ب: اما التحييز !

١٦١ - الف: العرض .

١٥٨ - الف: فالمتمائل .

١٦٠ - ب: التنفل !

١٦٢ - ب: يحصل الاعتقاد .

وحكم المرید هو صحة تأثير احد الوجهين الذين يجوز ان يقع عليهما الفعل تحقيقاً او تقديرأ ، وكذلك حكم كونه كارها .

فاما<sup>١٦٣</sup> السميع والبصير فانهما يرجعان الى كونه حياً لا آفة به ، وحكم كونه حياً [لا آفة به]<sup>١٦٤</sup> حكمهما ، فمعناهما انه ممن يجب ان يسمع السموعات و يبصر المبصرات اذا وجدا<sup>١٦٥</sup> فاما السامع والمبصر فهو المدرك .

وحكم كون المدرك مدركاً ، هو حكم كونه حياً ، لانه كالجزء منه . وقيل ان حكمه ان الغنى والحاجة يتعاقبان عليه ، لان الغنى هو الذى ادرك ما لا يحتاج اليه . وقيل ان حكمه على الواحد<sup>١٦٦</sup> من ان يحصل عنده العلم بالمدرك على طريق التفصيل .

فاما الشام والذائق فمعناهما انه قُرب [جسم]<sup>١٦٧</sup> المشوم والمدوق الى حاسة<sup>١٦٨</sup> الشم والذوق ، وليس معناهما انه<sup>١٦٩</sup> مدرك .

واما الغنى فهو الحى الذى ليس بمحتاج ، فهو راجع الى النفى .

واما حكم الشهوة فهو ان يجعل المشتهى لذة .

وحكم النفار ان يجعله الماء .

وحكم الظن ان يقوى عند الظان كون المظنون على ما ظنّه مع تجويزه

١٦٤ - مخصوص ب .

١٦٦ - ب: فى الواحد .

١٦٨ - ب: حاستى .

١٦٣ - ب: واما .

١٦٥ - الف: اذا وجدنا !

١٦٧ - مخصوص ب .

١٦٩ - الف: لانه !



ان يكون على خلافه .

وحكم الناظر ان يؤثر في الاعتقاد الذي يتولد عن النظر فيجعله علماً.

٥- فصل في ذكر مائة العقل وجهل<sup>١٧٠</sup> من قضاياها

و بيان معنى الأدلة وما يتبع ذلك

[اعلم ان] <sup>١٧١</sup> العقل عبارة عن مجموع علوم اذا اجتمعت سميت <sup>١٧٢</sup> عقلاً : مثل العلم بوجوب واجبات كثيرة : مثل رد الوديعة ، و شكر المنعم ، والانصاف ، و قبح قبائح كثيرة : مثل الظلم والكذب والعبث ، و حسن كثير من المحسنات : مثل العدل <sup>١٧٣</sup> والاحسان والصدق ، و مثل العلم بقصد المخاطبين و تعلق الفعل بالفاعل و مثل العلم بالمدركات مع ارتفاع الموانع و زوال اللبس ، و غير ذلك .

و سميت هذه العلوم عقلاً لامرين :

احدهما ، ان يكون لمكانها يمتنع من القبائح العقلية ، و يفعل لها واجباتها تشبيهاً بعقل الناقة ، والثاني ان العلوم الاستدلالية لا يصح حصولها الا بعد تقدمها ، فهي مرتبطة <sup>١٧٤</sup> بها ، فسميت عقلاً تشبيهاً ايضاً بعقل الناقة .  
وقضايا العقول ثلاثة : واجب و جازي و مستحيل .

فالواجب ما لا بد من حصوله على كل حال ، مثل وجود القديم في الازل ، و مثل صفات الاجناس و غير ذلك . والجازي هو ما يجوز حصوله و ان

١٧٠- ب: و جملة .

١٧١- مخصص ب .

١٧٢- الف: سمى .

١٧٣- ب: مثل التفضل .

١٧٤- الف: مرتبطة !

لا يحصل . وهو جميع الامور المتجددة ، فانها يجوز ان لا يتجدد، اما بان لا يختارها فاعلمها او لا يختار ما يوجبها .

والمستحيل هو الذى لا يجوز حصوله على وجه، مثل انقلاب صفات الاجناس ، و مثل اجتماع الضدين على وجه يتضادان، و كون الجسمين فى مكان واحد فى وقت واحد، و كون الجسم الواحد فى مكانين فى حالة واحدة .

والموجبات على ضربين : معنى، و صفة .

فالمعنى على ضربين : احدهما يوجب صفةً لغيره ، فيسمى علةً ، والآخر يوجب ذاتاً آخر فيسمى سبباً . و فى الناس من يسمّى السبب علةً، و العلة معنى .

والصفة على ضربين : احدهما يوجب صفة بشرط الوجود، فيسمى تلك صفة الذات . والآخرى يوجب صفة اخرى بشرط امر منفصل، فيسمى مقتضياً . و ذلك نحو كون الحيّ حياً، فانه يقتضى كونه مدركاً بشرط وجود المدرك ، و ربّما عبّر عن صفة الذات بانها مقتضية" ايضا .

والحق هو ما علم صحته سواء علم ذلك بدليل، او بغير دليل .

والصحيح هو الحق بعينه .

والباطل هو ما علم فساده .

والفاسد هو الباطل بعينه .

والحجة هى الدلالة ، و يسمى ايضا برهاناً .

والدلالة ما امكن الاستدلال بها مع قصد فاعلمها الى ذلك . و تسمى

الشبهة دلالة مجازاً . والدال من فعل الدلالة . والمدلول هو الذي نصبت له الدلالة . والمدلول عليه هو الحكم المطلوب بالدلالة . والدليل هو فاعل الدلالة، و ربّما عبّر بالدليل عن الدلالة .

والاستدلال يعبّر به عن شيئين : احدهما عن طلب الدلالة، والآخر عن النظر في الدلالة طلباً لما يفضى اليه .

والمستدل هو الناظر ، والمستدل به هو الدلالة، والمستدل عليه هو الحكم المطلوب . ولا يطلق على شيء من هذه الالفاظ الاّ بعد حصول الاستدلال .

والامارة ما يقتضى غلبة الظن بضرب من اعتبار العادة و غير ذلك، و ليست موجبة للظن .

والشبهة ما يتصور بصورة الدلالة، ولا يكون كذلك .  
والمحل لا يكون الاّ جوهرًا، والحال لا يكون الاّ عرضاً .  
وحد الحلول هو الموجود بحيث لو انتقل المحل لظن معه انتقال الحال .

#### ٦- فصل في ذكر حقيقة الفعل وبيان اقسامه

الفعل ما وجد بعد ان كان مقدوراً . والفاعل من ١٧٥ وجد مقدوره .  
والفعل على ثلاثة اقسام : مخترع ، و حده ما ابتدئ في غير محل القدرة عليه ، ولا يقدر عليه غير الله تعالى، و مباشر ١٧٦ وحده ما ابتدئ في محل القدرة عليه، ولا يصح وقوعه من القديم [تعالى] ١٧٧ و متولد ١٧٨،

١٧٦- ب: والمباشر .

١٧٥- الف: ما وجد .

١٧٨- ب: والمتولد .

١٧٧- مخصوص ب .

وحدّه ما وقع بحسب غيره ، و يصح وقوعه من القديم تعالى و منا . وهو على ضربين : احدهما يتولد في حال وجود السبب، والآخر يتأخر [عنه] ١٧٩ و ينقسم قسمين آخرين : احدهما يوجد في محل السبب، وهو كل ما يتولد عن سبب لاجهته له، مثل الكون والنظر ١٨٠ والثاني يتعدّى محل ١٨١ السبب، ولا سبب له الا الاعتماد . و يصح وقوعه من القديم تعالى [ومنا] ١٨٢ والفعل على ضربين : احدهما لاصفة له زائدة على حدوثه ، والآخر له صفة زائدة على حدوثه .

فالاول حركات السّاهى والنائم وسكناتها ١٨٣ التي لا يتعدّاه او كلامهما و فعل غير العقلاء عند من لم يصف افعالهم بالحسن والقبح .  
وما له صفة زائدة على حدوثه على ضربين : حسن و قبيح .  
فالحسن على ضربين :

احدهما ليس له صفة زائدة على حسنه، والآخر له صفة زائدة على حسنه . فالاول هو الموصوف بانّه مباح، وحدّه ان لا يستحق به المدح والذم، فعلاً كان او تركاً . الاّ انه لا يوصف بذلك الاّ اذا علم ١٨٤ فاعله ذلك، او دل عليه، و يسمّى ذلك في الشرع حلالاً و طلقاً .

وما له صفة زائدة على حسنه على ضربين :

احدهما يستحق المدح بفعله، ولا يستحق الذم بتركه فيسمّى ١٨٥ ذلك

- |                      |                   |
|----------------------|-------------------|
| ١٧٩ - مخصوص ب .      | ١٨٠ - الف: الفطر  |
| ١٨١ - ب: عن محل      | ١٨٢ - مخصوص ب     |
| ١٨٣ - الف: وسكناته ! | ١٨٤ - ب: اذا اعلم |
| ١٨٥ - ب: يسمّى       |                   |

ندباً، ويسمى أيضاً في الشرع تفلأً و تطوعاً . فان كان نفعاً واصلاً الى الغير سمي تفضلاً و احساناً ، ولا يسمى ندباً، الا بشرط الاعلام او التمكين ١٨٦ حسب ماقلناه في المباح .

والآخر يستحق المدح بفعله، و يستحق الذم بتركه، فيسمى ١٨٧ ذلك واجباً، وهو على ضربين : احدهما اذا لم يفعله بعينه، استحق الذم، فيسمى ذلك واجباً معيناً و مضيئاً ١٨٨ ، والآخر اذا ١٨٩ لم يفعله، ولا مايقوم مقامه استحق الذم ، فيسمى ذلك واجباً مخيراً فيه .

و ينقسم الواجب قسمين ١٩٠ آخرين : احدهما تقوم فعل غيره مقامه، والآخر لايقوم فعل غيره مقامه . فالاول يسمى فروض الكفايات ١٩١ ، والآخر يسمى فروض الاعيان ١٩٢ ، و يسمى الواجب مفروضاً، و فرضاً ١٩٣ و مكتوباً في الشرع، ولا يسمى بذلك الا بشرط الاعلام و التمكين ١٩٤ من العلم حسب ماقدمناه .

واما القبيح فهو قسم واحد ١٩٥ وهو ما يستحق الذم بفعله، ويسمى في الشرع محظوراً ١٩٦ و ممنوعاً ١٩٧ وفي الناس من قال : حد القبيح

١٨٦- ب: و التمكن

١٨٨- ب: مضيئاً و معيناً

١٩٠- الف: على قسمين

١٩١- ب: من فرض الكفايات

١٩٢- ب: من فرض الاعيان

١٩٣- الف: و فروضاً

١٩٤- ب: او التمكين

١٩٥- ب: ف قسم واحد

١٩٦- ب: محظوراً!

١٩٧- ب: و ممنوعاً منه

ما يستحق ١٩٨ الذم بفعله على بعض الوجوه احترازاً مما يقع محبطاً . هذا على مذهب من قال بالاحباط . فامّا على مذهبنا فلا يحتاج اليه .  
واما المكروه في موجب العقل، فلا يسمّى به الا القبيح، ويقال في الشرع [الما] ١٩٩ الأولى تركه اّته مكروه، و ان لم يكن قبيحاً .  
واما المسنون فهو ما توالى فعله ممّن سنّه وامر به ٢٠٠ . وربما كان واجباً او نفلاً . فهذه جملة كافية فيما قصدناه ٢٠١، فان شرح ما اوّمانا اليه و ايضاحه يطول ، و انما حصرنا ما ذكرناه ليستأنس [المبتدى] ٢٠٢ بالالفاظ المتداولة بين المتكلمين فاذا آنس بها و توسط علم الكلام لم يخف عليه شىء مما ينظر ٢٠٣ [فيه ان شاء الله تعالى وحده] .

تمّت المقدمة بحمد الله و منّه و حسن توفيقه وهى  
من املاء الشيخ الامام موفق الدين ابى جعفر  
محمد بن الحسين (كذا) بن على الطوسى  
رضى الله عنه و برد مضجعه ٢٠٤

- 
- |  |                         |
|--|-------------------------|
| ١٩٨- ب: ما استحق   | ١٩٩- مخصوص ب            |
| ٢٠٠- او امر به   | ٢٠١- الف: فيمن قصدناه ! |
| ٢٠٢- مخصوص ب   | ٢٠٣- مخصوص ب            |
| ٢٠٤- در الف، بجای این جمله چنین است: تمّ الكتاب بحمد الله و حسن معونته و عظيم توفيقه و جميل صنعه، و صلواته على محمد و على آله الطيبين الطاهرين |                         |

نسند الله الرحمن الرحيم رب وصف  
 الحمد لله رب العالمين وصلواته على نبيه محمد  
 وعترته الطاهرين سألتم الله إطلا مقدمات  
 تشمل على ذكر الألفاظ المتداولة بين المتكلمين  
 ويبان لهم منها قديم مواضع مخصوصة  
 ليستطر موجب اللغة ومن نظر في كلامهم ولا  
 يعرف مواضعهم لم يحظ بطائل وإذا وقع على  
 مؤلامهم ثم نظر بعد ذلك في الفاتحة حصت بعينه  
 تحت منبته ولنا بحسبكم إلى ما سألتم مستعينا بالله  
 وتنوكلنا عليه وهو جيب ونعم الوكيل كما ثم اذكر  
 بعد ذلك حصر الأجناس التي وكلوا في إثباتها ما انفوا  
 فيه وما اختلفوا وأذكر جملة من أحكامها وألف بذكر  
 جمل تشمل على حقيقة الصفات ويبان أقسامها وألف  
 لاصفاقها ويبان أحكامها على جملة من الإجازة والاختصار  
 ما يجرى جملة وكثير منفعته **فصل**  
 في ذكر أعم أسماء الجارية بينهم وأخصها وما يتبع  
 أعم الأسماء في مواضعهم قولهم مفضل ومخير عنه  
 أو مذكور ومخير بذلك أنه ما يقع أو يعتقد ومخير  
 أو يذكر وإنما كان ذلك أعم الأسماء لأنه يقع على ما هو  
 صحيح في نفسه وما هو فاسد ثم بعد ذلك قولهم طوم  
 وهو نخص من الدول التي كل طوم معتقد ويصح ذكره

١ - صورة فتوغرافية من المقدمة في الكلام نسخة « الف »

من مخطوطات مكتبة الملك، بطهران









رسالة فى شرح حدود الالفاظ المستعملة  
على اسان المتكلمين بترتيب حروف الهجاء  
على سبيل الایجاز

بسم الله الرحمن الرحيم

سألت حرس الله توفيقك املاء مختصر يحوى على شرح حدود الالفاظ  
المصطلحة بين المتكلمين من الامامية على ما يقتضى قواعد عقايدهم بوجيز  
من اللفظ، فاجبت الى ذلك وامليت مختصرا لا يتصور عن المسترشد على  
اقل منه، رتبته على سياق حروف الهجاء من الالف الى الياء مستعينا بالله .

الالف :

الاولى له ذات متصفة بالقادرية على اصول النعم .  
اصول النعم : الحياة، والقدرة، والشهوة، والنفرة، وخلق المشتبهات  
والتمكين من المشتبهات .  
الايان : معرفة الله، ومعرفة النبى (ص)، ومعرفة الأئمة (ع) بشرايطها  
و اركانها المعبرة فى اصول الدين .  
الاسلام : الاقنيد لاحكام الشرعية .  
الاول : هو القديم .  
الامر : هو قول القايل لمن هو دونه «افعل» .

- الاعتقاد : ارتباط الشيء بالقلب، أما عن دليل فيسمى ذلك الاعتقاد علماء، و أما عن شبهة فيسمى جهلاً. واما عن قول الغير بلا حجة فيسمى تقليداً، و أما عن خطور من غير سبب فيسمى تنحيتاً .
- الاجتماع : كونان يحصلان في جوهرين متجاورين .
- الاقتران : كونان يحصلان في جوهرين متباعدين .
- الاعتماد : معنى اوجب كون محلّه مدافعاً لما يماسه .
- الاحباط : عند من يثبته، اسقاط الثواب بالعقاب .
- الامارة : ما يكون النظر فيه مفضياً الى غلبة الظنّ .
- الارادة : يوجب كون الغير مريداً .
- الالغاء : ما يقوى الداعى الى ان يفعل، او ان لا يفعل على وجه يخرج بذلك من ان يكون مستحقاً للمدح او الذم .
- الانسان : هو المصوّر بهذه الصورة المخصوصة .
- الامامة : التقدم لامر الجماعة .
- الامة المصدقون بالرسول .
- اجماع الامة : اشتراكهم في قول او فعل في وقت واحد .
- الالهام : هو العلم الضروري .
- الاستدلال : مشترك بين النظر في الدلالة، وبين طلب الدليل .
- الاعتراض : محاولة افساد مقاله المستدل .
- الاحتراز : تقييد الكلام بوجه لا يتوجه لاجله على الدليل الاعتراض او على الحدالات تقاض .

الانقطاع : ظهور عجز المناظر .  
 الانتقال في المناظرة : الرجوع عن الاستدلال الى الاعتراض، و عن  
 الاعتراض الى الاستدلال، وايّهما وقع، فقد دل على الانقطاع .  
 والانتقال في الجواهر : شغل جهة و فراغ جهة .

### الباء :

البقاء : استمرار الوجود .  
 الباقي ما يستمر وجوده وقتين فصاعداً .  
 البصير : من يصحّ منه ادراك المبصرات عند وجودها .  
 البدعة : كل محدث غير مأثور عن السلف .  
 الباطل : الاثبات له عند الفحص .

### التاء :

التأليف : معنى صار به الجوهران متجاوزين .  
 التقليد : قبول قول الغير من غير حجة .  
 التنحيث : ان سبق الى اعتقاد من غير ان يكون هناك وجه يدعو  
 اليه، نحو ان نعتقد مثلاً ان جبرئيل (ع) الساعة في بيت المعمور .  
 التكليف : ارادة الفعل الشاق من الغير او كراهة ان لا يفعل بشرط  
 الاعلام .  
 التوفيق : اذا فعله الله تعالى بالمكلف يختار عنده الطاعة، و لولاه  
 لكان لا يختار .  
 التعليل : تعليق الحكم بما يؤثر فيه .

التوحيد : العلم بان لاثنانى مع الله تعالى فى الهيئة .  
 التكفير : عندالمعتزلة، اسقاطالعقاب اليسير بالثواب الكثير .  
 التوبة : الندم على مامضى، والعزم على ان لايعود الاتيان بمثله  
 فى المستقبل .

#### الشاء :

الثواب : النفع المستحق على سبيل التعظيم .  
 الثقل : الاعتماداللازم سفلا .  
 الثنوى : القايل بالهين قديمين نور و ظلمة .

#### الجسيم :

الجسم : الطويل العريض العميق .  
 الجوهر : ماله قدر من المساحة لا يكون اقل من الجزء .  
 [الجزء] : مايتوقف عليه تمام الماهية .  
 الجهة : عبارة عن فراغ اذا وجد فيه الجوهر يشغله و يمنع غيره  
 بحيث هو .  
 الجهل : اعتقاد لو كان له متعلق، لكان معتقده على خلاف ماهو به .  
 الجواب : اخبار سبقه استخبار .

#### الحاء :

الحادث : ماتجدد فى الحال وجوده .  
 الحسن : ماللعالم به ان يفعله .  
 الحركة : مايجب كونالجوهر فى جهة عقيب كونه فى جهة اخرى .

الحياة : معنى يوجب كون الواحد من الحيوانات حياً .

الحال : ما يعلم الذات عليه .

الحكم : ما يصدر عن الاحوال و يتميز .

الـخاء :

الخير : النفع الحسن .

الخط : ما يقال للجوهريين اذا اتصل احدهما بالآخر و حصل بينهما طول .

الخبر : ما يتطرق اليه التصديق والتكذيب .

الخوف : هو الظن لنزول ضرر او فوات نفع عنه في المستقبل .

الخطر : الكلام الخفي يرد على المكلف من خارج .

الـدال :

الداعي : ما لاجله يختار القادر الفعل .

الدين : الاسلام .

الدهيـرى : من يقول بقدم العالم ونفى المؤثر اصلاً .

الدليل : الدلالة وهي ما اذا نظر الناظر فيها اوصله الى العلم بالغير اذا كان فاعله قصد به وجه الاستدلال، وقد يراد بالدليل فاعل الدلالة .

الـذال :

الذم : الخبر الذي ينسب عن انصاب حال الغير مع القصد الى-

الاستحقاق به .

الذات : ما يصح ان يعلم و يخبر عنه .

**الراء :**

الروح : النفس الذى يتردد فى الحى .

الريح : الهواء المتحرك .

الرزق : ما يصح ان ينتفع به ، وليس لغيره منعه منه .

**الزاء :**

الزاوية : ملتقى الخطين .

الزمان : مقدار معين من مقادير حركات الافلاك .

**السين :**

السنة : كل فعل ادام الرسول عليه ذلك ؟ [على ذلك ظ] .

السكون : معنى يوجب كون الجوهر فى جهة عقب كونه فيها .

سكون النفس : التفرقة التى يجدها الانسان من نفسه بين ان يعتقد

كون زيد فى الدار مشاهدة و بين ان يعتقد كونه فيها بخبر واحد

من افناء الناس .

السهو : خطأ من غفلة .

السمع : ان يصح ان يدرك الاصوات اذا وجدت .

السؤال : مشترك بين طلب العلم و طلب المال .

**الشين :**

الشبهة : حالة للناظرة يتميَّز فيها له احد الجائزين عن الآخر .

الشكر : اعتراف بنعمة المنعم مع القصد الى تعظيمه .

الشيء : هو الذات ، وهو ما يصح ان يعلم و يخبر [عنه ظ] عند من يثبت

المعدوم .



- ومن لم يقل بذلك، فالشيء عنده هو الموجود .  
 الشكّ : اعتدال تقيضين عندالانسان .  
 الشرط : كل امر يتوقف الحكم عليه نفيًا او اثباتًا .

## الصاد :

- الصفة : ما عليه الذات .  
 الصوت : ما يسمع من الهواء المنضغط امّا عن فزع بعنف، او قلع بشدّة .  
 الصّدّي ١ : يرجع من مكان و يفعل بحالة النطق .  
 الصدق : الخبر الذي لو كان له متناول لكان على ماتناوله .  
 الصديق : من يصادق غيره و يصاعده و يمتنع من مخالفته .  
 الصارف : ماله ولاجله لا يختار الفاعل الفعل .

## الضاد :

- الضدّان : على الحقيقة هما المتنافيان في الوجود تنافياً بالذات  
 مثاله : الفناء والجواهر وقد يطلق لفظه التضاد فيما يتنافيان بشرط  
 اتحاد المحل نحو السّواد والبياض، وقد يطلق فيما يتنافيان بشرط  
 اتحاد الجملة نحو العلم والجهل .

## الطاء :

- الطاعة : امتثال حكم الغير .  
 الطبع : سجية الانسان ، والحكماء يعتبرون بذلك عن خاصّة الاشياء،  
 كاحراق النار، والتبريد للثلج .

## الظلم :

الظلم : كل مضرّة ليس لفاعلها ان يفعلها .

الظنّ : ما يرجح احد الجائزين على الآخر .

## العين :

العالم : عبارة عن السموات والأرض و بينهما .

العرض : يجب لبثه كلبث الاجسام ؟ .

العوض : النفع المستحق لاعلى وجه التعظيم .

العلم : ما يقتضى سكون النفس .

العقل : عبارة عن مجموع علوم ضرورية اذ خلقها الله تعالى فى الانسان

صح منه تكليفه، وهى بجملتها عشرة :

اولها : علم الانسان بنفسه وبكثير من احواله التى يجدكونه عليها .

وثانيها : علمه بما يدركه مع ارتفاع اللبس .

وثالثها : علمه بانتفاء مالا يدركه من الاشياء المدركة مع سلامة

الاحوال .

ورابعها : علمه بانّه لو كان لادركه .

وخامسها : علمه بان الذات لا يخلوا من ان يكون على صفة او

لا يكون عليها .

وسادسها : علمه بالأمور الاختيارية كالعلم بانّ الزجاج ينكسر

بالحديد، وان القطن يحترق بالنار .

وسابعها : علمه بتعلق الفعل بالفاعل على سبيل الجملة .

- وثامنها : علمه بمقاصد المخاطبين بعد الوقوف على المواضع .  
 وتاسعها : علمه بالامور الجليلة التي جرت عليه مع قرب العهد بها .  
 وعاشرها : علمه بقبح كثير من المقبحات وحسن كثير من المحسنات  
 ووجوب كثير من الواجبات .  
 العالم : من صح منه الفعل المحكم على وجه المنفعة المقصودة .  
 العصمة : ما يمتنع المكلف عنده من فعل القبيح ، ولولاه لما امتنع .  
 العلة : معنى تؤثر في ايجاب الصفة للغير .  
 العدل : كل فعل حسن يفعل بالغير لينتفع بها ويضر به .

## الفين :

- الغنى : يطلق على وجهين :  
 احدهما : ارتفاع الحاجات مطلقا ، وليس ذلك الا لله تعالى .  
 والثاني : قلة الحاجة ، لقوله تعالى « ووجدك عائلا فاغنى » .  
 الغم : العلم او الاعتقاد او الظن لنزول ضرر به ، او فوات نفع عنه  
 حالا او مآلا .

## الفاء :

- الفعل : موجود مسبوق بعدم وجودا مرتبا على الصحة .  
 الفقه : العلم باحكام الشرايع .  
 الفلك : المدار الذي تدور عليه الكواكب .  
 الفريضة : كل واجب يبين (يبين) قدره لمن وجب عليه .  
 الفناء : عند من يشبهه معنى اذا وجد طاريا على الجوهر نفاه .

**القاف :**

القديم : ما لا اول لوجوده، وقد يتجوز فيما سبق وجوده زماناً طويلاً.  
 القبيح : ما للعالم ان لا يفعله .  
 القادر : من صح منه الفعل .  
 القدرة : معنى توجب كون الذات قادراً .  
 القضاء : الحكم، كقوله تعالى « والله يقضى بالحق » . والقضاء :  
 اعلام الخلق، كقوله تعالى « وقضينا الى بنى اسرائيل » . والقضاء : الخلق،  
 كقوله تعالى « فقضيهن سبع سموات » . والقضاء : الامر كقوله تعالى « وقضى  
 ربك الا تعبدوا الا اياه » .  
 والقدر : المشترك بين الخلق والتقدير .

**الكاف :**

الكلام : ما انتظم من حرفين فصاعداً من هذه الحروف المعقولة اذا  
 وقعت ممن يصح منه او من قبيله الافادة، و عند المتكلمين،  
 الكلام : صناعة علمية بها ينظر صاحبها فى تحقيق العلم بالصنع  
 والصانع، وما يجوز عليها وما لا يجوز .  
 الكفر : تكذيب الرسول بشيء مما جاء به، والكافر من حصل [فيه]  
 هذه الصفة .  
 الكون : معنى يوجب حصول الجوهر فى جهة دون جهة .  
 الكائن : الحاصل على هذا الوجه .  
 الكذب : الخبر الذى لو كان له متناول، لم يكن على ما تناوله .

الكسب : ايجاد الفعل لاختلاف منفعة، او دفع مضرة .

### اللام :

اللون : معنى اذا وجد في محل، اوجب كونه على هيئة مخصوصة.

اللغة : كل كلام وقعت عليه مواضع جيل من الناس .

اللطف : مادعا الى فعل الطاعة، او صرف عن المعصية .

لم يزل : عبارة عن نفى الاولوية .

لا يزال : عبارة ممن نفى الآخريّة .

### الميم :

المحدث : ما وجد بعد ان كان معدوماً .

المباح : كل فعل حسن لا يختص بحكم زائد على حسنه بشرط الاعلام .

المؤمن : العارف بالله و رسوله والائمة عليهم السلام .

المسلم : المنقاد للاحكام الشرعية .

المعصية : مخالفة حكم الغير .

المعروف : كل فعل حسن يختص بحكم زائد على حسنه، وهو اما

واجب او مندوب .

المنكر : كل فعل قبيح عرف فاعله قبحه .

المتحيز : كل شاغل للجهة اى جهة كانت .

المحاذاة : ما يعبر بها عن جهة .

المتحرك : الكاين في جهة عقيب جهة كونه في جهة اخرى .

المكان : كل ما نقل (ينقل) الجسم و يمنع نقله عن توليد الهوى فيه .

- المستحيل : ما لا يتصور وقوعه .
- الممكن : ما جاز وقوعه و جاز لا وقوعه .
- المناقضة : ان ياتي بلفظين يقتضى احدهما نفى ما يقتضى الاخر اثباته،  
والوجه، والوقت والطريقة واحدة .
- المعارضة : مقابلة دليل بدليل .
- المثلان : ما ينوب احدهما مناب الاخر فيما يرجع الى ذاتيهما .
- المبتداء : المحدث الذي لم يتقدمه الحدوث .
- المخترع : كل فعل يتبدعه القادر في الخارج من ذاته .
- المباشر : ما يتبدأ بالقدرة في محلها .
- المتولد : ما حدث عن فعل آخر خارجا عن محل القدرة .
- المجارمة : عبارة عن كوين في محلين لا يصح ان لا يكون بينهما  
ثالث، والمضارمة تقيضها .
- المواضعة : ان يتفق اثنان او اكثرهما على انهم اذا قالوا كيت كيت،  
كان المراد به كذا و كذا .
- المتكلم : من وقع منه الكلام وليس له يكونه متكلما (؟) و انما  
المتكلم الفاعل على الكلام . ونظيره الخالق والرازق والمحدث .  
والمكلم : اخص من المتكلم، وقد قيل ان المخاطب اخص من المتكلم .
- المحكم : الفعل المرتب في الحدوث على وجه لا ياتي ذلك من كل قادر .
- المؤيد : من يصح منه ايقاع الفعل على وجه دون وجه .
- الموازنة : عند ابي هاشم مقابلة الثواب والعقاب لاسقاط الاقل

بالاكثر .

الموافاة : عند بعض المرجئة ان الوعد والوعيد لا يتوجهان الا ان يوافق يوم القيمة بايمان و كفر .

المجاز : استعمال اللفظ في غير ماوضع له في الاصل والحقيقة في مقابلته استعمال اللفظ في ماوضع له في الاصل .

المعلول : الحكم الذي يورث فيه العلة . وقيل : المعلول الذات التي توجب بها الصفة .

المعلل : كل حكم او صفة يفعل التعليل، والا مملوك (؟) يقارب التعليل .

الموجب : العلة المؤثرة التي تلازمه المعلول .

المقتضى : المؤثر اذا كان المؤثر والمتأثر يرجعان الى ذات واحدة.

المسبب للسبب : كالمعلول للعلة الا ان السبب يكون ذاتا والمعلول صفة كالعلم والنظر والحركة والمتحركة .

المناظرة : المفاوضة على سبيل الجدل .

المعجز : كل فعل خارق العادة يظهر على الغير عقيب دعواه بحيث يتعذر على العباد الاتيان بمثله في الجنس او في الوقوع على ذلك الوجه .

الموت : تعطيل البدن عن حلية الحياة .

**النون :**

الندب : ما يستحق المدح على فعله، ولا يستحق الذم على ان لا يفعل.

- النهار : اسم يقع على مدة امتداد الضياء من طلوع الفجر الى غارب  
قرص الشمس .
- النظر : لفظه مشتركة بين معان كثيرة، والمراد به عند المتكلمين :  
هو الفكر والبحث عن الدلائل العقلية .
- النهى : قول القايل لغيره لاتفعل .
- النعمة : كل منفعة حسنة توصله الى الغير، ويكون غرضك الاحسان عليه .
- النصّ : كل خطاب يمكن ان يعلم المراد من ظاهره .
- النوع : اللفظ الاعمّ يتناول اجناساً كثيرة، مثاله قولنا لون فانه يطلق  
على البياض والسواد والحمرة و غيرها .
- النبي : البشر المرسل من قبل الله الى الخلق، والرسول اعم من النبي،  
لانه يشمل البشر والملك .

### الواو :

- الواجب : ما لاخلاق به مدخل في استحقاق الذم على بعض الوجوه .
- الوعد : خبر عن نفع يوصل الى الغير في المستقبل .
- الوعيد : خبر عن شر يوصل الى الغير في المستقبل .
- الوقت : نهاية الزمان المفروض للعمل . وقيل : الوقت هو الحادث او  
ماكان في تقدير الحادث . وهو يعرف المرء حال غيره به ،  
وكذلك المدّة .
- الوسواس : الكلام الخفى الذي يتضمن الدعاء الى العناد .



## الها، :

الهداية : دلالة بلطف .

الهوى : ميل النفس الى ماتجب .

## البا، :

اليقين : سكون النفس الى مايعلمه، و انما يقال فيما يقال يتدبر  
واستنباط .

اليأس : انتفاء الطمع .

اليوم : عبارة عن طلوع الشمس الى غروبها، وقيل عن طلوع الفجر  
الى غروب الشمس .

اليتيم : انقطاع الصبى عن ابيه، والبهيمة عن امها المنقطعة عن ايها.  
الليل : اسم يقع على مدة امتداد الظلام [من اول سقوط ضوء الشمس  
الى طلوع الفجر] . والله اعلم .

تم المختصر في الحدود بحمد الله تعالى ومنه وهو  
مما جمعه القاضي السعيد اشرف الدين صاعد بن  
ابى منصور بن صاعد البريدى زاده الله  
فيما هو فيه من الراحة والتعيم

٣٢

العيل قوله في مناقب  
مكن ان يحل العمل

يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر

الحدود من وفاء العالمين

التجديد غلام اشرف المصاعد

يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر

وكن في القبة يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر  
يا فخر يا فخر يا فخر يا فخر

تلا باستعمل الكتب

فان اعان العشر عمار  
ومعوق من الدنيا كتاب  
وملصرت مستوقا يعاد

١- صورة فتوغرافية من ظهر نسخة الحدود للقاضي اشرف الدين صاعد من مخطوطات مكتبة الملك بطهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 مَا كُنْتُ حَرَسَ رَبِّهِ تَفِيكَ اسْلَاءَ فَتَحْتَصِرُ بِحَيْثُ وَعَلَى شَرَحِ حُدُودِهَا  
 لِمَصْطَلَحِ مِنَ الْكَلِمَاتِ بِمَا يَتَقَضَى قَرَامَةً مَقَامِهِمْ وَبِحَيْثُ  
 مِنَ الْفِطْرَةِ نَابِغَةُ الْفِطْرَةِ وَاسْمُهُ مَحْضَرًا لَا يَتَوَدَّرُ مِنَ الْمَقْرَدِ  
 عَلَى اقْتِنَامِهِ وَيَبْتَدِئُ عَلَى سَائِرِ حُرُوفِ الْجَاهِ مِنَ الْفِطْرَةِ إِلَى اسْتِغْنَاءِ  
 بِأَنَّهَا تَعَالَى **الْألف** الالذات شَصَفَةُ الْقَادِيَةِ عَلَى اصْطِلَاحِ  
 اَصُولِ النِّعَمِ الصِّوْقِ وَالْقَدْرَةِ وَالنُّهْقِ وَالْفَقْرِ وَتَلْقَى الشَّمِيَةَ  
 وَتَتَكَلَّمُ مِنَ الشَّمِيَةِ الْأَيْمَانَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ النَّوْقِ مَلَاحِمُ مَعْرِفَةُ  
 أَنَّهَا مَعْلَمُ الْبِسْمِ بِشَرَايِطِهَا وَأَرْكَانِهَا الْمُصَوَّرَةُ فِي اَصُولِ الْفِطْرِ الْأَكْلَامِ  
 الْأَنْتَبِيَّةِ لِاحْكَامِ الشَّرِيَّةِ الْأَزَلِ الْأَوَّلِ الْأَمْرُ مَوْقُولِ الْعَالَمِ مِنَ  
 دُونِهِ إِضْعَالُ الْأَعْتِقَادِ اِرْتِبَاطُ اللَّهِ بِالْقَلْبِ يَا مَنِ يَلِي قِيَمَتِي  
 ذَلِكَ لِاِعْتِقَادِ عِلْمًا وَيَا مَنِ شَمِيَّةٍ فَيُنْقِضُ جَهْلًا وَيَا مَنِ قَوْلِ  
 لِأَجْهَةِ يَمْتَقِي تَقْلِيدًا وَيَا خَطُورًا مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ فَيُنْقِضُ تَخْيِيلًا  
 الْأَجْتِمَاعِ كَوْنًا يَحْضُرَانِ فِي جَوْهَرِيَّتِهِمَا لَوَيْنِ الْأَمْرَاقِ كَوْنًا

أما بالنقصورة فوشق زودنا صبرك الله

شرح العبارات المصطلحة  
بين المتكلمين

## هذا شرح العبارات المصطلحة

بين المتكلمين

نعم أشهد الرحمن الرحيم

- اصول الكلام هو العلم الذي يبحث فيه عن ذات الله تعالى وصفاته ،  
والمبدأ والمعاد على قانون الشرع .  
الوجود : هو الكون .  
والمعدوم : هو اللاكون .  
والماهية : هي مائة اى ما هو فى ذاته و حقيقته .  
الواجب الوجود لذاته : هو الماهية المفيضة للوجود لذاتها .  
المسكن الوجود : هو الماهية التى لا يفيض الوجود ولا العدم لذاتها .  
والممتنع الوجود : هو الماهية المفيضة للعدم لذاتها .  
القدم : هو عدم كون الوجود مسبقاً بالعدم .  
والحدوث : هو كون الوجود مسبقاً له .  
والتسلسل : هو ترتيب امور غير متناهية .  
الدور : هو توقف الشئ على ما يتوقف عليه من جهة واحدة .  
العلة : ما يتوقف عليه الشئ .  
الفاعل : ما يصدر منه وجود الشئ .

- الغاية : ما لاجله وجود الشيء .  
 والصورة : ما به الشيء بالفعل .  
 والمادة : ما به الشيء بالقوة .  
 والشرط : ما يتوقف عليه [شيء] ولا يترتب [عليه] من الامور المتغيرة  
 للعلل الاربع .  
 والعلة التامة : جميع ما يتوقف عليه وجود الشيء .  
 والمعلل : ما يتوقف على الشيء في الوجود .  
 الجوهر : هو الذي لا يفتقر الى الموضوع في الوجود .  
 الموضوع : هو المحل الذي يكون سبباً للحال .  
 العرض : هو الذي يفتقر الى الموضوع في الوجود .  
 الجسم : هو الجوهر الذي يقبل القسمة من الطول والعرض والعمق .  
 الجوهر : هو الذي لا يقبل القسمة اصلاً .  
 النفس : هو الجوهر المتعلق بالاجسام تعلق التدبير والتصرف .  
 العقل : هو الجوهر المفارق للاجسام المدرك للكليات بذاته ،  
 والجزئيات بالآلة .  
 والنقطة : هي العرض الذي لا جزء له .  
 الطول : هو الذي يقبل القسمة من جهة واحدة فقط .  
 العرض : هو الذي يقبل القسمة من جهتين .  
 العمق : هو الذي يقبل القسمة من جهات ثلاث .  
 الضدان : هما الشئان الوجوديان اللذان لا يجتمعان في زمان واحد

- في محل واحد، من جهة واحدة .
- المتضائفان : هما الشيطان الوجوديان اللذان يتوقف تصور كل منهما على تصور الآخر .
- العدم والملكة : هما الشيطان اللذان احدهما وجودي ، والآخر عدمي من شأنه ان يوصف بالوجودي .
- السلب والايجاب : هما الشيطان اللذان لا يجتمعان في محل واحد في زمان واحد، احدهما وجودي والآخر عدمي ، ليس من شأنه ان يتصف بالوجودي .
- الكم : هو العرض الذي يقبل القسمة واللاقسة لذاته قبولاً اولياً .
- والكيف : هو العرض الذي لا يقبل القسمة واللاقسة لذاته قبولاً اولياً، ولا يتوقف بصورة على تصور غيره .
- والأين : هو كون الشيء في المكان .
- والمتى : هو كون الشيء في الزمان .
- والأضافة : هي النسبة المتكررة .
- والملك : هو الذي ينتقل بانتقال صاحبه .
- والوضع : هو الهيئة الحاصلة من نسبة اجزاء الشيء بعضها على بعض، والى الامور الخارجية .
- ان يفعل : هو تأثير الشيء في الغير .
- ان ينفعل : هو تأثر الشيء عن الآخر .
- الزمان : هو مقدار لحركة الفلك .

- والمكان : ما يتمكن فيه الشيء من توطن الامور الحاوية له .
- [الصفة] : ما تدل على بعض احوال الذات الخارج منها .
- العالم : ما يستدرك شيئاً .
- والحكيم : ما يدرك حقيقة الشيء .
- والمبدأ : ما منه الوجود .
- والرسول : هو الشخص الذي يظهر على يده الامور الخارقة للعادة،  
المقارنة بطلب المعارضة .
- والوليّ : هو الذي : يظهر على يده الخارق للعادة غير المقارن بطلب  
المعارضة .
- والامام : هو الذي يتولّى الرياسة العامة في الدين والدنيا جميعاً .
- والثواب : هو اعطاء ما يلائم الطبع .
- والعقاب : هو اعطاء ما لا يلائم الطبع .
- « والله اعلم بالصواب، وبيده الثواب والعقاب »



فهرست موضوعی

چهار فرهنگنامه کلامی

گردآوری و تنظیم :

محمد رضا توگلی قوچانی

مشهد - ایران

- |                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| • الأزل : ١٥٢                | • الأباحة : ١٥٢                   |
| • الإستثناء : ١٥٢            | • الأبداع : ١٥٠                   |
| • الإستدلال : ١٥١ ، ٢٢٠      | • الأثبات : ١٥٠                   |
| • الاستصحاب : ١٥١            | • الأجتتماع : ١٩٠ ، ٢٢٠           |
| • الاستنباط : ١٥١            | • الأجتتهاد : ١٥٠                 |
| • الاستطاعة : ١٥٣            | • الأجل : ١٥٢                     |
| • الإستفهام : ١٥١            | • الأجماع : ١٥١ ، ٢٢٠             |
| • الإسلام : ١٥١ ، ٢١٩        | • الآحاد : ١٥٣                    |
| • الإصرار : ١٥٢              | • الاحباط : ١٥٣ ، ٢٢٠             |
| • اصول الفقه : ١٥١           | • الاحتراز : ٢٢٠                  |
| • اصول الكلام : ٢٣٧          | • الاحساس : ١٥٠                   |
| • اصول النعم : ٢١٩           | • الإحسان : ٢١٣                   |
| • الإضافة : ٢٣٩              | • الاحلال : ١٥٢                   |
| • الاضطراب : ١٥٢             | • الإختراع : ١٥٠                  |
| • الإطلاق : ١٥٢              | • الإختيار : ١٥١ ، ٢٠٠            |
| • الإعادة : ١٥٣              | • الإدراك : ١٥١ ، ٢٠٠             |
| • الإعتراض : ١٥٢ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ | • الإنن : ١٥٢                     |
| • الإعتبار : ١٩٨             | • الإرادة : ١٥١ ، ١٩٩ ، ٢٠٢ ، ٢٢٠ |
| • الاعتذار : ١٥٢             | • الأرايبسح : ١٩١ ، ٢٠٢           |
| • الاعتقاد : ٢٠٣ ، ٢٢٠       | • ازاحة العلة : ١٥٣               |

- |  |   |
|--|---|
| الإعتماد : ۱۵۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ، | الأول : ۲۱۹ .                           |
| ۲۲۰ .                                    | الایشار : ۲۰۰ .                         |
| الاعراء : ۱۵۲ .                          | الإيمان : ۲۱۹ .                         |
| الاقتران : ۲۲۰ .                         | الاین : ۲۳۹ .                           |
| الإكراه : ۱۵۲ .                          | الباء                                   |
| الالم : ۱۹۵ ، ۲۰۳ .                      | الباقي : ۱۵۳ ، ۲۲۱ .                    |
| الالجاه : ۱۵۲ ، ۲۲۰ .                    | البخل : ۱۵۴ .                           |
| الالزام : ۱۵۱ .                          | البداء : ۱۵۴ .                          |
| الاله : ۱۵۳ ، ۲۱۹ .                      | البدعة : ۱۵۴ ، ۲۲۱ .                    |
| الإلهام : ۲۲۰ .                          | البدیهة : ۱۵۴ .                         |
| الالوان : ۱۹۱ ، ۲۰۳ .                    | البرودة : ۱۹۲ ، ۲۰۲ .                   |
| الإمارة : ۱۵۲ ، ۲۱۱ ، ۲۲۰ .              | البرهان : ۱۵۳ .                         |
| الإمام : ۲۴۰ .                           | البحیرة : ۱۵۴ ، ۲۰۸ ، ۲۲۱ .             |
| الإمامیة : ۱۵۳ .                         | البغض : ۲۰۰ ، ۲۰۲ .                     |
| الإمّة : ۲۲۰ .                           | البقاء : ۱۵۳ ، ۲۰۱ ، ۲۲۱ .              |
| الامر : ۲۱۹ .                            | البنیة : ۱۵۴ .                          |
| الانتقال فی الجواهر : ۲۲۱ .              | البيان : ۱۵۴ .                          |
| الانتقال فی المناظرة : ۲۲۰ .             | البيع : ۱۵۴ .                           |
| الانسان : ۲۲۰ .                          | التاء                                   |
| الانطواء : ۲۰۰ .                         | التأسی : ۱۵۴ .                          |
| الانقطاع : ۲۲۰ .                         | التأكيد : ۱۵۵ .                         |
| أن یفعل : ۲۳۹ .                          | التألیف : ۱۵۵ ، ۱۸۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۲۱ . |
| أن ینفعل : ۲۳۹ .                         | التأویل : ۱۵۵ .                         |

- التكفير : ٢٢٢ .
- التكليف : ١٥٥ ، ٢٢١ .
- التمكين : ١٥٥ .
- التمنى : ٢٠١ .
- التنحيث : ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ .
- التنفير : ١٥٦ .
- التواضع : ١٥٦ .
- التوبة : ١٥٥ ، ٢٢٢ .
- التوحيد : ١٥٦ ، ٢٢٢ .
- توطين النفس : ٢٠٢ .
- التوفيق : ١٥٦ ، ٢٢٢ .
- الثناء
- الثبوت : ١٥٦ .
- الثقل : ١٩٤ ، ٢٢٢ .
- الثنوى : ٢٢٢ .
- الثواب : ١٥٦ ، ٢٢٢ ، ٢٤٠ .
- الجسيم
- الجائر : ٢١٠ .
- الجثة : ١٥٦ .
- الجدل : ١٥٧ .
- الجزء : ٢٢٢ .
- الجزء : ١٥٧ .
- الجسم : ١٥٦ ، ١٨٧ ، ٢٢٢ ، ٢٣٨ .
- التحدّى : ١٥٦ .
- التحيّز : ٢٠٧ .
- التخصيص : ١٥٥ .
- التخييل : ١٥٥ .
- التدبير : ١٥٥ .
- التراخي : ١٥٥ .
- التسلسل : ٢٣٧ .
- التشبيه : ١٥٥ .
- التصوّر : ١٥٤ .
- التضادّ : ٢٠٧ .
- التضادّ على الجملة : ٢٠٧ .
- التضادّ على المحل : ٢٠٧ .
- التضادّ على الوجود : ٢٠٧ .
- التطويع : ٢١٣ .
- التعريض : ١٥٤ .
- التعليل : ٢٢١ .
- التفضّل : ٢١٣ .
- التفكّر : ١٥٥ .
- التقدير : ١٥٥ .
- التقريب : ١٥٦ .
- التقليد : ١٥٤ ، ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ .
- التقوى :
- التكبير : ١٥٦ .

- . الحسن : ٢٢٢ .  
 . الحفظ : ١٥٩ .  
 . الحق : ٢١٠ ، ١٥٨ .  
 . الحقيقة : ١٥٩ .  
 . حقيقة الصفات : ٢٠٤ .  
 . حقيقة الفعل و اقسامه : ٢١١ ، ٢١٢ .  
 . الحكم : ١٥٨ ، ٢٢٣ .  
 . الحكيم : ١٥٧ ، ٢٤٠ .  
 . الحكمة : ١٥٧ .  
 . الحلال : ١٥٨ ، ٢١٢ .  
 . الحليم : ١٥٩ .  
 . الحلول : ٢١١ .  
 . الحمد : ١٥٩ .  
 . الحيّ : ١٥٩ .  
 . الحياة : ١٥٨ ، ١٥٩ ، ١٩٥ ، ٢٢٣ .  
 . الحيّز : ١٥٧ .  
 . الحيوان : ١٥٨ .  
 . الخاء .  
 . الخاطر : ١٦٠ .  
 . الخاصّ : ١٥٩ .  
 . الخداع : ١٦٠ .  
 . الخذلان : ١٦٠ .  
 . الخبر : ١٥٩ ، ٢٢٣ .  
 . الجنس : ١٥٧ ، ١٨٦ .  
 . الجواب : ٢٢٢ .  
 . الجواز : ١٥٧ .  
 . الجود : ١٥٧ .  
 . الجوهر : ١٥٦ ، ١٨٧ ، ٢٢٢ ، ٢٣٨ .  
 . الجهة : ١٩٠ ، ٢٢٢ .  
 . جهة الجوهر : ١٥٧ .  
 . الجهل : ١٥٧ ، ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢٢ .  
 . الحاء .  
 . الحاجة : ١٥٢ .  
 . الحادث : ١٥٧ ، ١٥٨ ، ٢٢٢ .  
 . الحال : ١٥٨ ، ٢١١ ، ٢٢٣ .  
 . الحبّ : ١٥٧ .  
 . الحجة : ١٥٩ ، ٢١٠ .  
 . الحدّ : ١٥٩ .  
 . الحدث : ١٥٧ .  
 . الحدوث : ٢٠١ ، ٢٣٧ .  
 . الحروف : ١٩٤ .  
 . الحرام : ١٥٨ .  
 . الحركة : ١٥٨ ، ١٩٠ ، ٢٢٢ .  
 . الحرارة : ١٩٢ ، ٢٠٢ .  
 . الخسد : ١٥٨ .  
 . الحسّ : ١٥٨ .

- |                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| الدين : ١٦٠ ، ٢٢٣ .       | الخشية : ١٥٩ .              |
| السذال :                  | الخشونة : ١٨٩ ، ٢٠٢ .       |
| الذات : ١٦١ ، ٢٢٤ .       | الخضوع : ١٦٠ .              |
| الذكر : ١٦١ .             | الخَطَط : ١٦٠ ، ١٨٧ ، ٢٢٣ . |
| الذمّ : ١٦١ ، ٢٢٣ .       | الخطاب : ١٥٩ .              |
| الذهن : ١٦١ .             | الخفّة : ١٩٤ .              |
| السراء                    | الخفيف : ١٩٤ .              |
| الرؤية : ١٦١ .            | الخلق : ١٩٥ .               |
| الربا : ١٦٢ .             | الخلود : ١٦٠ .              |
| الرجاء : ١٦١ .            | الخوف : ٢٢٣ .               |
| الرخص : ١٦٢ .             | الخير : ٢٢٣ .               |
| الرحصة : ١٦٢ .            | السّدال                     |
| الرحمة : ١٦١ .            | الدالّ : ٢١١ .              |
| الرزق : ١٦١ ، ٢٢٤ .       | الداعي : ١٦٠ ، ٢٢٣ .        |
| الرسول : ٢٤٠ .            | الدايم : ١٦٠ .              |
| الرضا : ١٦١ ، ١٩٩ ، ٢٠٢ . | السنّيّة : ٢٠٢ .            |
| الرطوبة : ١٩٢ .           | الدلالة : ٢١١ .             |
| الرقّة : ١٦١ .            | الدليل : ١٦٠ ، ٢١١ ، ٢٢٣ .  |
| الروح : ١٦١ ، ٢٢٤ .       | الدعاء : ١٦٠ .              |
| الريح : ١٦١ ، ٢٢٤ .       | الدور : ٢٣٧ .               |
| الزراء                    | الدولة : ١٦٠ .              |
| الزاوية : ١٦٢ ، ٢٢٤ .     | الدهرى : ٢٢٣ .              |
| الزكاة : ١٦٢ .            | الدهنيّة : ٢٠٢ .            |

- الزلة : ۱۶۲ .
- الزمان : ۱۶۲ ، ۲۲۴ ، ۲۳۹ .
- الزنبقية : ۲۰۲ .
- الزوال : ۱۹۰ .
- السين :
- السؤال : ۲۲۴ .
- الساعة : ۱۶۲ .
- السبب : ۱۶۳ .
- السحر : ۱۶۲ .
- السخط : ۲۰۰ .
- السرور : ۱۶۳ ، ۱۸۹ ، ۲۰۲ .
- السطح : ۱۶۲ ، ۱۸۷ .
- السكر : ۱۶۳ .
- السكون : ۱۶۲ ، ۲۲۴ ، ۱۹۰ .
- سكون النفس : ۲۲۴ .
- السكوت : ۱۶۲ .
- السلب والإيجاب : ۲۳۹ .
- السمع : ۲۲۴ .
- السميع : ۱۶۲ ، ۲۰۸ .
- السنة : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- السهو : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- الشين
- الشو\* : ۱۶۳ ، ۱۸۵ ، ۲۲۴ .
- الشام : ۲۰۸ .
- الشبهة : ۱۶۳ ، ۲۱۱ ، ۲۲۴ .
- الشجاعة : ۱۶۴ .
- الشرع : ۱۶۴ .
- الشرط : ۱۶۳ ، ۲۲۵ ، ۲۳۸ .
- الشعر : ۱۶۴ .
- الشعور : ۱۶۳ .
- الشعاع : ۱۶۳ .
- الشفاعة ، ۱۶۳ .
- الشفعة : ۱۶۴ .
- الشك : ۱۶۳ ، ۲۲۵ .
- الشكر : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- الشم : ۱۶۳ .
- الشهوة : ۱۶۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ .
- الصاد
- الصارف : ۲۲۵ .
- الصادف : ۱۶۴ .
- الصبر : ۱۶۴ .
- الصحيح : ۱۴۶ .
- الصحة : ۱۶۵ .
- الصدق : ۱۶۴ ، ۲۲۵ .
- الصدى : ۲۲۵ .
- الصغيرة : ۱۶۵ .

- الظلم : ١٦٦ ، ٢٢٦ .
- الظلمة : ١٦٦ .
- الظنّ : ١٦٦ ، ١٩٨ ، ٢٠٣ ، ٢٠٤ ، ٢٠٩ ، ٢٢٦ .
- العين
- العادة : ١٦٧ .
- العالم : ١٦٧ ، ١٨٨ ، ٢٠٧ ، ٣٢٦ ، ٣٢٧ ، ٢٤٠ .
- العامّ : ١٦٧ .
- العموم : ١٦٧ .
- العبادة : ١٦٨ .
- العجز : ١٦٧ ، ٢٠٢ ، ٢٠٣ .
- العدل : ١٦٨ ، ٢٢٢ .
- العدم والملكة : ٢٣٩ .
- العرض : ١٦٨ ، ١٨٨ ، ١٩١ ، ٢٢٦ ، ٢٣٨ .
- العزم : ١٦٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٢ .
- العصمة : ١٦٧ ، ٢٢٧ .
- العفو : ١٦٨ .
- العقاب : ١٦٨ ، ٢٤٠ .
- العقل : ١٦٧ ، ٢٠٩ ، ٢٢٦ ، ٢٣٨ .
- العلة : ١٦٨ ، ٢٢٧ ، ٢٣٧ .
- العلة التامة : ٢٣٨ .
- العلم : ١٦٦ ، ١٩٧ ، ٢٢٦ .
- الصفة : ١٦٥ ، ٢١٠ ، ٢٢٥ ، ٢٤٠ .
- صفة الذات : ٢١٠ .
- صفة مقتضى النفس : ٢٠٧ .
- صفات النفس : ٢٠٤ ، ٢٠٦ ، ٢١٠ .
- الصلابة : ٢٠٢ ، ١٦٤ .
- الصواب : ١٦٥ .
- الصوت : ١٩٤ ، ٢٠٣ ، ٢٢٥ .
- الصورة : ٢٣٨ .
- الصوم : ١٦٥ .
- الضاد
- الضدان : ١٦٥ ، ٢٠٧ ، ٢٢٥ ، ٢٣٨ .
- الضرورة : ١٦٥ .
- الضروري : ١٦٥ .
- الضمير : ٢٠٠ .
- الطاء
- الطاعة : ١٦٦ ، ٢٢٥ .
- الطبع : ١٦٦ ، ٢٢٥ .
- الطعوم : ١٩١ ، ٢٠٢ .
- الطلب : ١٦٦ .
- الطلق : ٢١٢ .
- الطول : ١٦٦ ، ١٩١ ، ٢٣٨ .
- الظاء
- الظلّ : ١٦٦ .



- الفقه : ۱۶۹ ، ۲۲۷ .
- الفکر : ۱۹۸ .
- الفلك : ۲۲۷ .
- الفناء : ۱۶۹ ، ۱۸۸ ، ۲۰۱ ، ۲۲۷ .
- القاف
- القادر : ۱۷۰ ، ۲۰۷ ، ۲۲۸ .
- القبيح : ۱۷۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۸ .
- القدر : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- القدرة : ۱۷۰ ، ۱۹۶ ، ۲۰۳ ، ۲۲۸ .
- القدم : ۲۳۷ .
- القديم : ۱۶۹ ، ۱۸۶ ، ۲۲۸ .
- القصد : ۱۷۰ ، ۲۰۰ .
- قضايا العقول : ۲۰۹ .
- القضاء : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- القضاء في العبادة : ۱۷۰ .
- القياس : ۱۷۰ .
- الكاف
- الكائن : ۲۲۸ .
- الكبيرة : ۱۶۵ ، ۱۷۱ .
- الكتافة : ۱۷۰ .
- الكذب : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- الكرهية : ۱۷۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ .
- الكسب : ۱۷۰ ، ۲۲۹ .
- العلم الضروري : ۱۶۶ .
- العلم المكتسب : ۱۶۷ .
- العمق : ۱۶۸ ، ۱۸۷ ، ۲۳۸ .
- العمل : ۱۶۷ .
- العوض : ۱۶۸ ، ۲۲۶ .
- الغيبين
- الغاية : ۲۳۸ .
- الغبطة : ۱۶۹ .
- الغرض : ۱۶۹ .
- الغضب : ۱۶۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ .
- الغم : ۱۶۹ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۲۷ .
- الغيبية : ۱۶۹ .
- الغير : ۱۶۹ .
- الغنى : ۲۰۸ ، ۲۲۷ .
- الفاء
- الفاسد : ۲۱۰ .
- الفاعل : ۲۱۱ ، ۲۲۷ .
- الفرض : ۱۶۹ ، ۲۱۳ .
- فروض الأعيان : ۲۱۳ .
- فروض الكفايات : ۲۱۳ .
- الفريضة : ۲۲۷ .
- الفسق : ۱۶۹ .
- الفعل : ۱۶۹ ، ۲۲۷ .

- الكفر : ١٧١ ، ٢٢٨ .
- الكم : ٢٣٩ .
- الكلام : ١٧٠ ، ١٩٤ ، ٢٠٢ ، ٢٢٨ .
- الكلمة : ١٧٠ .
- الكمون : ١٧١ .
- الكون : ١٧١ ، ١٨٩ ، ٢٢٨ .
- الكيف : ٢٣٩ .
- اللام
- لا يزال : ٢٢٩ .
- اللذة : ١٧١ .
- اللطف : ١٧١ ، ٢٢٩ .
- اللطيف : ١٧١ .
- اللغة : ٢٢٩ .
- اللقب : ١٧١ .
- لم يزل : ٢٢٩ .
- اللمس : ١٧١ .
- اللون : ٢٢٩ .
- الليل : ١٧١ ، ٢٣٣ .
- اللين : ١٧٢ ، ١٨٩ ، ٢٠٢ .
- الميم
- المالك : ١٧٦ .
- المانوية : ١٧٥ .
- الماهية : ٢٣٧ .
- المادة : ٢٣٨ .
- المؤمن : ٢٢٩ .
- المؤلف : ١٨٧ .
- المؤيد : ٢٣٠ .
- المبتداء : ١٧٢ ، ٢٣٠ .
- المبده : ٢٤٠ .
- المباح : ١٥٨ ، ١٧٢ ، ٢١٢ ، ٢٢٩ .
- المباشر : ١٧٢ ، ٢١١ ، ٢٣٠ .
- المبين : ١٧٢ .
- المتن : ٢٣٩ .
- المترادفة : ١٧٦ .
- المتحيز : ٢٢٩ .
- المترايلة : ١٧٧ .
- المتشابه : ١٧٧ .
- المتضائفان : ٢٣٩ .
- المتكبر : ١٧٧ .
- المتكلم : ١٧٢ ، ١٩٤ ، ٢٣٠ .
- المتواتر : ١٧٣ .
- المتواطية : ١٧٧ .
- المتولد : ١٧٢ ، ٢١٢ ، ٢٣٠ .
- المثلان : ١٧٢ ، ٢٠٧ ، ٢٣٠ .
- المجارمة : ٢٣٠ .
- المجاز : ١٧٨ ، ٢١٣ .

- المجاورة : ۱۷۲ ، ۱۹۰ .  
المجبرة : ۱۷۶ .  
المجمل : ۱۷۲ .  
المجزى : ۱۷۲ .  
المجوس : ۱۷۵ .  
المحابة : ۱۷۵ .  
المحاذاة : ۱۷۳ ، ۱۹۰ .  
المحال : ۱۷۳ .  
المحبة : ۱۷۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ .  
المحتمل : ۱۷۳ .  
المحدث : ۱۷۳ ، ۱۸۷ ، ۲۲۹ .  
المحظور والمحرم : ۱۷۳ ، ۲۱۴ .  
المحكم : ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۲۳۰ .  
المحل : ۱۷۳ ، ۲۱۱ .  
المخترع : ۲۱۱ ، ۲۳۰ .  
المختلفان : ۱۷۲ ، ۲۰۷ .  
المخصوص من جهة الخطاب : ۱۷۳ .  
المدرک : ۲۰۸ .  
المدلول عليه : ۱۷۳ ، ۲۱۱ .  
المذكور : ۱۸۵ .  
المنهه : ۱۷۳ .  
المرجئة : ۱۷۶ .  
المرسل : ۱۷۳ .
- المركب : ۱۷۴ .  
المريد : ۲۰۸ .  
المسبب : ۲۳۱ .  
المستحق : ۱۷۵ .  
المستحيل : ۱۷۵ ، ۲۱۰ ، ۲۳۰ .  
المستطيع : ۱۷۵ .  
المسلم : ۲۲۹ .  
المسند : ۱۷۳ .  
المنون : ۲۱۴ .  
المشابهة : ۱۷۷ .  
المشبهة : ۱۷۶ .  
المشترك : ۱۷۷ .  
المشركون : ۱۷۵ .  
المسلك : ۱۷۷ .  
المشيئة : ۱۹۹ .  
المصاكة : ۱۷۳ ، ۱۹۳ .  
المصالحة : ۱۷۸ .  
المضيق : ۱۸۰ .  
المطلق من الخطاب : ۱۷۴ .  
المعاد : ۱۷۲ .  
المعارضة : ۱۷۶ ، ۲۳۰ .  
المعجزة : ۱۷۴ ، ۲۳۱ .  
المعتزلة : ۱۷۶ .

- . المتعقد : ١٨٥  
 . المعدوم : ١٧٤ ، ٢٣٧  
 . المعروف : ١٧٤ ، ٢٢٩  
 . المعروفة : ١٩٧  
 . المعصية : ١٧٤ ، ٢٢٩  
 . المعلل : ٢٣١ ، ٢٣٨  
 . المعلول : ٢٣١  
 . المعلوم : ١٨٥  
 . المعنى : ٢١٠  
 . المغفرة : ١٧٤  
 . المفارقة : ١٩٠  
 . المفرد : ١٧٤  
 . المفروض : ٢١٣  
 . المفسدة : ١٧٨  
 . المفيد : ١٧٤  
 . المقتضى : ٢١٠ ، ٢٣١  
 . المقيّد : ١٧٤  
 . المكان : ١٧٤ ، ٢٢٩ ، ٢٤٠  
 . المكلف : ١٧٣  
 . المكلم : ٢٣٠  
 . المكتوب في الشرع : ٢١٣  
 . المكروه : ٢١٤  
 . الملاسة : ١٧٣  
 . الملك : ١٧٦ ، ٢٣٩  
 . الملة : ١٧٢  
 . المماسّة : ١٧٤  
 . الممتنع الوجود : ١٧٤ ، ٢٣٧  
 . الممكن : ٢٣٣ ، ٢٣٧  
 . المناظرة : ٢٣١  
 . المناقضة : ١٧٦ ، ٢٣٠  
 . المنزلّة بين المنزلتين : ١٧٦  
 . المنكر : ١٧٤ ، ٢٢٩  
 . المنع : ١٧٢  
 . المنّة : ١٧٥  
 . الموازنة : ١٧٥ ، ٢٣٠  
 . المواضع : ٢٣٠  
 . الموافاة : ٢٣١  
 . الموت : ١٧٥ ، ٢٠٢ ، ٢٢١  
 . الموجب : ٢٣١  
 . الموجبات : ٢١٠  
 . الموجود : ١٧٤ ، ١٨٥  
 . الموضوع : ٢٣٨  
 . المهمل : ١٧٦  
 . النون :  
 . الناسخ : ١٧٩  
 . الناظر : ٢٠٩

- الواجب : ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۳۲ .  
الواجب الوجود لذاته : ۲۳۷ .  
الواجب علی الأعیان : ۱۸۰ .  
الواجب المعین : ۱۸۰، ۲۱۳ .  
الواجب المخیر : ۱۸۰، ۲۱۳ .  
الواجب علی الکفاية : ۱۸۰ .  
الواجب المزیق : ۱۸۰، ۲۱۳ .  
الواجب الموسع : ۱۸۰ .  
الواحد : ۱۸۰ .  
الوجود : ۲۳۷ .  
الوحي : ۱۸۰ .  
الوسواس : ۲۳۲ .  
الوسوسة : ۱۸۰ .  
الوصف : ۲۰۴ .  
الوضع : ۲۳۹ .  
الوعد : ۱۸۰، ۲۳۲ .  
الوعید : ۱۸۰، ۲۳۲ .  
الوقت : ۱۸۱، ۲۳۲ .  
الولی : ۲۴۰ .  
الهيا :  
الهداية : ۲۳۳ .  
الهلاك : ۱۸۱ .  
الهوى : ۲۳۳ .
- النامی : ۱۷۹ .  
النبي : ۱۷۸، ۲۳۲ .  
الندب : ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۳۱ .  
الندم : ۱۷۸ .  
النسيان : ۱۷۹ .  
النص : ۱۷۹، ۲۳۲ .  
النطق : ۱۷۸ .  
النظر : ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۳ .  
نظر العين : ۱۷۸ .  
النعمة : ۱۷۹، ۲۳۲ .  
النفار : ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۸ .  
النفاق : ۱۷۹ .  
النفس : ۲۳۸ .  
النقل : ۱۷۸، ۲۱۳ .  
النفی : ۱۷۸ .  
النقطة : ۲۳۸ .  
النقلة : ۱۹۰ .  
النور : ۱۷۹ .  
النوم : ۱۷۹ .  
النهار : ۱۷۹، ۲۳۲ .  
النهی : ۱۷۹، ۲۳۲ .  
النية : ۱۷۹، ۲۰۰ .  
الواو :

الیتیم : ۲۳۳ .	الیاء :
الیقین : ۱۸۱ ، ۲۳۳ .	الیأس : ۲۳۳ .
الیوم : ۲۳۳ .	الیبوسة : ۱۹۲ .

در اینجا از فاضل محترم آقای علی اکبر بیداد که رسالهٔ مقدمهٔ الکلام را با دو نسخهٔ خطی تطبیق و موارد اختلاف را در حواشی ضبط کرده‌اند و همچنین از فاضل گرامی آقای محمدرضا توکلی قوچانی که علاوه بر تصحیح این رسائل، فهرست بالارا تهیه کرده‌اند سپاسگزاری می‌شود .







X





(NEC)  
BP166  
.C434  
1980z